

تحلیل تطبیقی - تاریخی موانع توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی در

ایران: بررسی دوران انقلاب مشروطه و ملی‌گرایی

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۶، شماره دو: ۲۳۹-۲۰۱

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

محمد حسین پناهی

استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

نیما شجاعی^۱

دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی

پدیرش ۹۹/۱/۱۶

دریافت ۹۸/۲/۹

چکیده

نهادهای سیاسی مشارکتی، شامل شیوه‌های نهادمند پاسخ به تقاضاهای سیاسی، از قبیل نهادهای مدنی و شهروندی، انتخابات و نهادهای انتخابی، آزادی بیان، روزنامه‌ها و مطبوعات و مواردی از این دست می‌باشند که به نظر اندیشمندی همچون چارلز تیلی این‌ها می‌توانند منجر به دموکراتیزاسیون یا افزایش فراگیری، برابری، حمایت و تعهد متقابل حقوقی میان دولت و شهروندان شوند. در تاریخ معاصر ایران، از عصر ناصری تا وقوع انقلاب اسلامی، در بزنگاه‌های تاریخی گوناگون، فرصت‌های متعددی برای تکوین و توسعه همه‌جانبه این نهادها مهیا شده که اکثراً به دلایل متعدد داخلی و بین‌المللی، دود شدند و به هوا رفتند. به طور معمول، دولت خودکامه، یکی از عوامل اصلی این عدم موفقیت در نظر گرفته شده است، اما، در این مقاله، با استفاده از روش تحلیل تطبیقی-تاریخی، و با ارائه یک چارچوب نظری تلفیقی، و بررسی موانع توسعه آن نهادها در دوره‌های موسوم به مشروطه و ملی‌گرایی نشان داده شده است که دولت اگرچه نقشی تعیین‌کننده در فرایند دموکراتیزاسیون داشته است، اما، در عین حال، خود متأثر از نظام-جهان است، و این رابطه، همزمان با نقش سلبی فرهنگ سیاسی و سازمان‌های سیاسی، برخی از مهم‌ترین موانع اصلی توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی در ایران را تشکیل می‌دهند.

واژگان کلیدی: نهادهای سیاسی مشارکتی، دموکراتیزاسیون، توانایی دولتی، فرهنگ سیاسی، سازمان‌های سیاسی، نظام-جهان.

^۱ پست الکترونیکی نویسنده رابط: ni.shojaei@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

نهادهای همچون اجزاء و اندام‌های اصلی یک پیکر انسانی هستند. نهادهای موجود در جامعه که متشکل از باورها، ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته‌شده در آن جامعه‌اند و بازتولید می‌شوند و بخش اعظم جامعه از آن‌ها تبعیت می‌کنند، گاهی دچار تغییر تدریجی یا تحولات انقلابی می‌شوند و گاهی به‌طور کلی از میان می‌روند. توسعه‌نیافتگی، یک مسئله نهادی است، و از این‌رو، برای شناخت «همه‌جانبه آن، باید نهادهای جامعه و «تحولات» آن‌ها را مورد تحلیل و بررسی قرار داد. در مورد این مقاله، بررسی و تبیین مسئله اصلی، یعنی، «معمای دموکراتیزاسیون» و «توسعه‌نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی»، دریچه‌ای است برای شناخت و نقد امکانات و محدودیت‌های «نهادی» جامعه ایران، جهت تحقق آنچه دانشمندان علوم اجتماعی «توسعه»^۱ یا گذار به «نظم دسترسی باز»^۲ می‌نامند.

بعلاوه، گفتنی است که نهادهای سیاسی با مشارکت مردم یک جامعه به تدریج شکل می‌گیرند و با مشارکت آن‌ها بازتولید شده و تداوم می‌یابند. سطح مشارکت مردم در تولید و بازتولید نهادهای سیاسی متفاوت است، به‌طوری که هرچه مشارکت اقشار و طبقات اجتماعی در این فرایند بیشتر باشد، مشروعیت و نهادمندی آن نهادها بیشتر خواهد بود. از جمله این نهادها، انتخابات، نهادهای انتخابی، حقوق شهروندی، آزادی و انواع آن‌ها، استقلال قضایی و غیره هستند که رفتارهای سیاسی مردم یک جامعه را قاعده‌مند می‌کنند، حیات اجتماعی انسان‌ها را ممکن می‌سازند و شیوه‌های صلح‌آمیز و روادارانه هم‌زیستی اجتماعی را فراهم می‌کنند.

تاریخ معاصر ایران، همزمان تاریخ زوال، تکوین یا توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی متعددی بوده است. دوره انقلاب مشروطه از سال ۱۲۷۰ تا ۱۳۰۴ و دوره موسوم به ملی‌گرایی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شمسی دو بزنگاه مهم در «تحولات» نهادی جامعه ایران بوده‌اند که در هر کدام نهادهای سیاسی‌ای به زوال رفتند، نهادهایی تکوین یافته و نهادهایی نیز تداوم پیدا کردند. حال، پرسش اینجاست که در این دو بزنگاه، تا چه میزان «نهادهای سیاسی مشارکتی» تکوین و توسعه یافته یا به زوال رفتند؟ و در مقابل چه به سر نهادهای استبدادی و اقتدارگرا آمد؟ تحلیل

1 development

2 open-access order

تطبیقی - تاریخی آن دو دوره، علاوه بر شناسایی عوامل مؤثر بر مسیر دموکراسی در ایران پیش از انقلاب اسلامی، می‌تواند نوری بر واقعیت‌های امروز نیز بتاباند.

در اینجا گفتنی است که در طول تاریخ کشورهای گوناگون، شرایط مختلفی برای دموکراتیزاسیون و توسعه نهادهای مزبور فراهم شده و مسیرهای گوناگونی طی شده است. بسیاری از جامعه‌شناسان و دانشمندان سیاسی تلاش نموده‌اند تا از طریق مطالعات تطبیقی و تاریخی، شرایط عمومی تکوین آن‌ها را کشف کنند. مثلاً، آلکسی دو توکویل، با تأکید بر اهمیت «نهادهای مدنی» این کار را در مورد آمریکا انجام داده است (توکویل، ۱۳۸۳)؛ یا برینگتون مور، جامعه‌شناس برجسته آمریکایی، نتیجه پژوهش تاریخی خود را در این گزاره که «بدون بورژوازی، دموکراسی ممکن نیست» خلاصه کرده است و به آن موضوع پرداخته است (مور، ۱۳۷۵). پس از وی، شاگردانش، یعنی تدا اسکاچپول و چارلز تیلی، و دیگر افرادی که به جامعه‌شناسان تطبیقی-تاریخی، جامعه‌شناسان تاریخی تحلیلی یا جامعه‌شناسان تاریخی نوین معروف شده‌اند به آن موضوعات پرداخته‌اند (اسکاچپول، ۱۳۸۸؛ کسلر، ۱۳۹۴)؛ و برای نمونه، متغیرهایی همچون نظام-جهان^۱، توانایی دولتی^۲ و ساختار طبقاتی^۳ جامعه را تعیین‌کننده دانسته‌اند (اسکاچپول، ۱۳۸۹؛ تیلی، ۱۳۹۲؛ کسلر، ۱۳۹۴). با وجود این، به نظر می‌رسد که کاربست آن دیدگاه‌ها در مورد تمام کشورهای جهان، مخصوصاً کشورهای غیرغربی، در حال توسعه یا به اصطلاح «جنوب»، آسان نباشد، زیرا، در این میان، عوامل فرهنگی داخلی و مسائل متعدد دیگری دخیل‌اند، که لازم است مطمئن‌نظر قرار گرفته و در چارچوب نظری مورد استفاده قرار گیرند، زیرا همانگونه که پرزورسکی نیز بیان می‌کند نمی‌توان نهادها را فارغ از زمینه «بومی» ای که در آن رشد و تبلور پیدا کرده‌اند، مورد بررسی قرار داد (Przeworski, 2004). از این‌رو، در این مقاله تلاش خواهد شد تا با بررسی موضوع مد نظر در تاریخ ایران، از کاربست مستقیم نظریات یادشده حذر کرده و یک چارچوب نظری «بومی» ارائه شود.

همانگونه که گفته شد، در سال ۱۲۸۵ شمسی، با یکی از مهم‌ترین «بزنگاه‌های تاریخی»^۴ ایران معاصر روبرو می‌شویم، یعنی انقلاب مشروطه، که با وقوع آن، شرایط تحقق آنچه امیرکبیر

1 world-system
2 state capacity
3 class structure
4 critical juncture

نیز پیش از این در پی‌اش بود، یعنی تکوین «حکومت مشروطه» و توسعه «نهادهای سیاسی مشارکتی»، مهیا شد. اما، پرسش اینجاست که با فرجام «تراژیک» خود انقلاب مشروطه، چه بر سر آن نهادهای نورس آمد؟! به عبارت دیگر، در انقلابی که مولد و مولود نهادهای سیاسی جدیدی بود، و به‌زودی آحاد مردم ایران موفق شدند که نسبت به حقوق خود آگاهی پیدا کنند؛ و اگرچه، مجلس شورای ملی، خانه ملت شد، و نمایندگان بر سر کار آمدند، که امکان مشارکت سیاسی را ممکن کردند، اما، نقش سلبی و استعماری «نظام-جهان»، ساختار اجتماعی مبتنی بر طبقات منفک از یکدیگر، ناتوانی دولتی، سازمان‌ها و «فرهنگ سیاسی» غیرمشارکتی، بی‌اعتمادی اجتماعی، نابرابری‌های گروهی و وجود گروه‌های خودسر نظامی شرایط را به سمتی برد که مطابق با اصل «وابستگی به مسیر طی شده»، عملاً، استبداد و خودکامگی بازتولید گردد، و آنچه در آن انقلاب به‌دست آمده بود، در ادامه، دود شود و به هوا رود. در نتیجه، در سال‌های بعد، استبداد و خودکامگی در هیأت دولتی به‌اصطلاح «شبه‌مدرن» که گویی پیشرفت را برای ایران به ارمغان می‌آورد، به‌تعبیر بسیاری از اندیشمندان، چیزی جزء سرسپردگی، وابستگی، استبداد و اضمحلال فرهنگی، البته با بزک «نوسازی»، به‌همراه نداشت. آنچه بیان شد، به نحوی از انحاء، مسیری است که دیگر «بزنگاه‌های تاریخی»، برای نمونه، در در دوره ملی‌گرایی و برخی از دیگر دوره‌های تاریخ معاصر ایران نیز طی شد، که هر کدام نیز مسائل و مشکلات خود را به‌همراه داشت.

باری، با بررسی تطبیقی این دوره‌ها این پرسش مطرح می‌شود که چرا علی‌رغم فرصت‌های تاریخی به‌وجود آمده در دو بزنگاه انقلاب مشروطه و دوره ملی‌گرایی، نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک توسعه نیافتند؟ تمرکز این مقاله بر یافتن پاسخ قانع‌کننده‌ای به این سؤال است. علاوه بر سؤال اصلی فوق، در همین رابطه می‌توان به پرسش‌های دیگری نیز اشاره داشت، از جمله این‌که چه مدل نظری‌ای را می‌توان برای فهم موانع دموکراتیزاسیون و توسعه نهادهای سیاسی دموکراتیک و مشارکتی در تاریخ معاصر ایران ارائه کرد؟ در این مقاله سعی می‌شود به سؤالات فوق پاسخ داده شود.

پیشینه تحقیق

تحقیقات و نظریات متعددی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، به تشریح موانع تکوین نهادهای سیاسی دموکراتیک در ایران پرداخته‌اند که اکثراً ذیل نظریات توسعه، توسعه سیاسی، دموکراتیزاسیون، مدرنیزاسیون و توسعه اقتصادی مطرح شده‌اند که در اینجا تلاش می‌شود با توجه به گستردگی و پراکندگی آن‌ها، به منتخبی از مهم‌ترین‌شان که به پیشبرد مباحث این مقاله نیز کمک کند، اشاره شود. محمدعلی همایون کاتوزیان در نظریه‌ایی که تحت عنوان «استبداد ایرانی» معروف شده است نشان می‌دهد که چرخه استبداد-هرج و مرج-استبداد در تمامی تاریخ ایران، همواره تکرار شده است و همین دور باطل استبدادی که اجازه تکوین طبقات مستقل از دولت، حقوق سیاسی شهروندی، و دموکراسی و بورژوازی لیبرال را نمی‌دهد، مانع اصلی توسعه نهادهای دموکراتیک در ایران بوده، که نتیجه‌اش شکل‌گیری دولت و جامعه کوتاه‌مدت بوده است. از نظر کاتوزیان، بهترین مسیر برای توسعه و دموکراتیزاسیون همان مسیری است که در کشورهای توسعه‌یافته غربی طی شده است (کاتوزیان، ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۰؛ الف؛ ۱۳۹۲؛ ب).

در مقابل این رویکرد، سید جواد طباطبایی، از منظری فرهنگی، نظریه «امتناع» و «امتناع از اندیشه در ایران» را بسط داده، و به موانع فرهنگی مدرنیزاسیون در ایران اشاره می‌کند (۱۳۷۹؛ ۱۳۸۶؛ الف؛ ۱۳۸۶؛ ب، ۱۳۸۶؛ ج؛ ۱۳۸۶؛ د؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۹۰). او، با تأسی از مطالعات تاریخی آدمیت (۱۳۴۰؛ ۱۳۸۷؛ ۱۳۸۸؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۲)، با اینکه در نشان دادن برخی از پیامدهای توسعه‌نیافتگی در ایران با کاتوزیان هم‌پوشانی دارد، اما، در شیوه پژوهش، تعمیم نتایج و تشخیص برخی از عوامل فرهنگی و بزنگاه‌های تاریخی «بومی» تعیین‌کننده، متفاوت عمل می‌کند. برای نمونه، از نظر وی، انقلاب مشروطه، یکی از مهم‌ترین برهه‌های تاریخی معاصر ایران است که لازم است از منظری فرهنگی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد تا از این طریق بتوان موانع اصلی، و مسیر تحقق مدرنیزاسیون در ایران را شناسایی، و محدودیت‌های آن‌را ترسیم کرد.

علاوه بر وی، در مورد مشروطه و اهمیت آن، ماشالله آجودانی، در تقابل با طباطبایی، باور دارد که مشکل اساسی مشروطه و سیاست در ایران این بود که اصول اساسی مشروطه در

عمل اجرا نشد. او، از اصطلاح «مشروطه ایرانی» استفاده می‌کند تا نشان دهد که مشروطه در ایران به دلیل آمیختگی با «دین» با شکست همراه شد (آجودانی، ۱۳۸۷). این همان تصور و مانعی است که در آثار آرامش دوستدار، تحت عنوان «فرهنگ دین‌خو» و «نظریه امتناع»، به صورت بارزتر، به عنوان مانع اصلی توسعه، مطمح نظر قرار گرفته است (دوستدار، ۱۳۷۰؛ ۲۰۰۴). با اینهمه، هر دو از جانب طباطبایی مورد نقد گرفته‌اند که واقعیت‌های تاریخی ایران و تأثیر عوامل فرهنگی، از جمله نقش فرهنگ دینی در تحقق انقلاب مشروطه و موارد مشابه را در نظر نگرفته و «ابدولوژی» های خود را بر «واقعیت‌های اجتماعی» ایران تحمیل کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۱۷-۱۸؛ طباطبایی، ۱۳۸۶ ج: ۵۳۳-۵۳۴). با توجه به این موارد، به نظر می‌رسد که استفاده از تحلیل‌های فرهنگی، یکی از نقاط قوت پژوهش‌های طباطبایی است، که این در تلفیق با رویکردهای دیگر می‌تواند در تدوین چارچوب نظری و تحلیل داده‌های این مقاله، یاریگر ما باشد.

یرواند آبراهامیان نیز یکی از تاریخ‌نگاران و پژوهشگران مسائل ایران، نظریه‌ای را در مورد ایران پروانده است که می‌توان از آن تحت عنوان «توسعه نامتوازن» یاد کرد، که کم‌وبیش در اکثر آثارش آنرا بسط داده است (آبراهامیان، ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۱؛ ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۳). او، در مقاله «استبداد شرقی: بررسی ایران عصر قاجار» (۱۳۹۳) یک چارچوب نظری وبری برای تحلیل دولت و جامعه ایران در عصر قاجار فراهم می‌کند. وی، می‌گوید که نظریه «استبداد شرقی» ویتفوگل به درستی نمی‌تواند شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران زمان قاجار — و حتی بعد از آن — را «تبیین» کند. به نظر وی، نه خودکامگی و نه جامعه کم‌آب، به تنهایی، «تبیین‌کننده مشکل توسعه و دموکراتیزاسیون در ایران نیستند، بلکه، باید مسئله را به صورت ساختاری مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۲). به نظر آبراهامیان، ساختار اجتماعی ایران پراکنده و چندگونه است، و با اینکه در این ساختار همواره دولتی ضعیف بر مسند امور نشسته، اما، همین نوع «توسعه نیافته دولت با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن»، در اکثر برهه‌های تاریخ معاصر ایران، تداوم داشته است. از نظر وی، ساختار اجتماعی و فرهنگی چندگونه و پیچیده ایران عامل اصلی تداوم استبداد و خودکامگی (و توسعه نیافتگی سیاسی) بوده است. در این مورد، در بخش نتیجه‌گیری مقاله، به طور فشرده، توضیح می‌دهد که «این استبداد نه به واسطه آگاهی از نحوه اداره یک نظام دیوانسالار، بلکه با هنر فریب دادن اقوام و اجتماعات تداوم یافت. آنها [قاجارها]

در این هنر موفق بودند چراکه رعایایشان در واحدهای کوچک - روستاها، ایلات و محله‌های شهری - تجزیه شده بودند و جغرافیا، زبان، مذهب، غلقه‌های خونی و رقابت برای تصدی مناصب حیاتی و منابع اقتصادی محدود، آنان را متفرق کرده بود. در چنین محیطی افراد در پیله سلسله مراتب پدرسالارانه محدود و تنگ‌نظرانه گرفتار می‌شوند و بدین‌سان یک احساس قوی «اتفاق» محلی و آگاهی گروهی شکل گرفت، ولی هیچ‌گونه آگاهی طبقاتی برای فراگذشتن از مرزهای منطقه‌ای و ایجاد وحدت بین طبقات اجتماعی - اقتصادی همسان و تبدیل آنها به یک طبقه ملی با آرمانهای سیاسی خاص وجود نداشت. در فقدان چنین آرمان‌های سیاسی شاه می‌توانست به سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» خود ادامه دهد و همواره دشمنان قدیمی یک متمرّد، دوستان وفادار و مطیع شاه می‌شدند و شاهان با این همه «دوست» برای تحمیل اقتدارشان نه نیازمند به بوروکراسی بودند و نه یک ارتش منظم» (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۵۴-۵۵). او، در ترسیم این نوع ساختار اجتماعی ایران، در جایی دیگر می‌گوید که ایران «سرزمینی آکنده از تنوعات بی‌پایان، پیچیدگی اجتماعی و شکافهای منطقه‌ای بوده است... در یکی از نوشته‌های اخیر، این ساختار اجتماعی به موزاییک رنگارنگ یا شهرفرنگی پیچیده تشبیه شده است» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴-۱۵).

آبراهامیان، در کتاب مهم *ایران بین دو انقلاب* (۱۳۸۹) تقریباً دوران پس از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار داده است و در اینجا نیز باز از منظری وبری (با تأکید بر رویکرد طبقاتی ای. پی. تامپسون) علت اصلی سقوط محمدرضاشاه را در همان ساختار، و به‌طور مشخص، در مسئله «توسعه نامتوازن» قلمداد می‌کند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۲۴-۵۲۵). او، در این کتاب، تاریخ معاصر ایران را در مقام یک جامعه‌شناس سیاسی از سه منظر دولت، سازمان‌های سیاسی و ساختار اجتماعی، مورد بررسی قرار می‌دهد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵)، و با محوریت آن سه مفهوم، از نظر ما، به شش عنصر «بومی» و یک عامل خارجی مهم و تعیین‌کننده در سیر تحولات تاریخ سیاسی ایران اشاره می‌کند که جملگی عبارت‌اند از فرهنگ‌های سیاسی مخالف، ایلات و عشایر، نیروهای قومی و زبانی، اقلیم متفاوت، دین و مذهب، نیروی نظامی و عوامل بین‌المللی. از دید وی، نقش سلبی این عوامل در کنار یکدیگر، مخصوصاً از نظر سیاسی، ایران را با عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی همراه کرده است، که نتیجه‌اش، هم‌زمان با وقوع توسعه اقتصادی، «توسعه نامتوازن» بوده است، که پیامد منطقی این

مسیر، در کنار عوامل دیگری که در جایی دیگر مورد بررسی قرار گرفته‌اند، از نظر ما، شرایط وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را ایجاد کردند (پناهی و شجاعی، ۱۳۹۵). بنابراین، با توجه به آرای آبراهامیان می‌توان گفت که از یک سو، ساختار اجتماعی پراکنده که مرده‌ریگ دوران پیش از مشروطه است، و از سوی دیگر، نوسازی آمرانه، شبه‌مدرنیزاسیون و «توسعه نامتوازن»، موانع اصلی توسعه و دموکراتیزاسیون در ایران بوده‌اند. به نظر می‌رسد مطالعات و پژوهش‌های آبراهامیان، می‌توانند کمک شایانی به «تبیین» موانع تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک در ایران کنند؛ با اینهمه، بایستی توجه داشت که برخی از عوامل فرهنگی، مثلاً «فرهنگ سیاسی»، و عوامل خارجی، مثلاً «نظام-جهان»، نیازمند عطف توجه بیشتری هستند. در لحاظ کردن این موارد، یکی از بهترین پژوهش‌های صورت گرفته، کتاب جان فوران تحت عنوان *مقاومت شکننده* (۱۳۹۱) و نظریه وی تحت عنوان «توسعه وابسته» است، که در آن، به صورت تلفیقی، نقش فرهنگ سیاسی مخالف، در کنار برخی از عوامل تعیین‌کننده دیگر — همچون دولت خودکامه، وابستگی و بحران اقتصادی — را در «شکننده شدن» جامعه و وقوع انقلاب در ایران، تعیین‌کننده می‌داند (فوران، ۱۳۹۱).

از دیگر پژوهشگران این حوزه فخرالدین عظیمی است که او نیز در رسالهٔ ارزشمند دکتری‌اش به موارد ساختاری و فرهنگی متعددی، به‌عنوان موانع اصلی رشد نهادهای سیاسی دموکراتیک در پارلمان و ساختار دولت ایران، اشاره می‌کند. او، می‌گوید که «باندبازی و دسته‌بندی در اشکال گوناگون خود، واحدهای اصلی فعالیت سیاسی در ایران محسوب می‌شد و سیاست کشور بر محور منافع شخصی یا گروهی و روابط خصوصی یا غیررسمی می‌چرخید... سرشت ساختاری فراکسیون‌گرایی و سیاست طایفه‌ای در ایران مانع پیدایش و نضج یک نظام پارلمانی استوار گردید» (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵۴). عظیمی، بیان می‌کند که «سیاست باندبازی و طایفه‌گری» مسئلهٔ اصلی در وقوع بحران دموکراسی ایران در سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ بوده، که نتیجه‌اش بی‌ثباتی در عرصهٔ سیاسی ایران بوده است، به صورتی که «در دوران دوازده سالی که مورد بحث... است، دوازده نخست‌وزیر هفده کابینه تشکیل دادند که بیست و سه بار ترمیم شدند. میانگین عمر هر کابینه، بدون در نظر گرفتن ترمیم‌ها هشت ماه و با در نظر گرفتن ترمیم‌ها فقط سه ماه و نیم بود» (عظیمی، ۱۳۹۱: ۶۴). به نظر وی، مشکل اساسی عدم توجه به اصل

«مدنیت مدرن» (civic modernity) است که ریشه در فرهنگ سیاسی جامعه و نخبگان سیاسی آن دارد (Azimi, 2008: ix-x).

آثار پژوهشی مهم و متعدد دیگری نیز وجود دارند که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به مسئله توسعه و دموکراتیزاسیون در ایران پرداخته‌اند. برای نمونه، احمد اشرف در کتاب *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران* باور دارد که وضعیت شبه‌استعماری، دولت خودکامه و عدم امنیت اقتصادی و سیاسی، موانع اصلی رشد بورژوازی، و در نتیجه، موانع اصلی دموکراسی در ایران در عصر قاجار بوده‌اند (اشرف، ۱۳۵۹: ۳۸-۴۹). سعید لیلان نیز در مورد دوران پهلوی دوم، رانت نفتی که به «رشد» - و نه «توسعه» - منتهی شده است را زمینه‌ساز بحران‌های سال‌های پیش از انقلاب اسلامی می‌داند. از این جهت، هم «توسعه‌نیافتگی اقتصادی» و هم وجود «دولت رانتیر» می‌توانند از موانع اصلی توسعه و دموکراتیزاسیون در ایران، در دوره مورد بحث باشند (لیلان، ۱۳۹۲). افزون بر این موارد، بحث‌های مرتبطی از زوایای گوناگونی توسط افرادی همچون رضاقلی (۱۳۸۳)، اتابکی (۲۰۰۴)، بشیریه (۱۳۸۷ الف؛ ۱۳۸۷ ب؛ ۱۳۸۹؛ ۱۳۹۶)، لمتون (۱۳۳۹)، شجیعی (۱۳۸۳) و دیگران مطرح شدند؛ و، رساله‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقالات متعددی نیز نگاشته شده است (مثلاً تحقیقات و مقالات مهم فخرالدین عظیمی، عباس امانت، احمد اشرف، پروانده آبراهامیان، کامران متین، سعید امیرارجمند، مهران کامروا؛ رساله‌های دکتری محمد فاضلی، محمدجواد غلامرضا کاشی و غیره) که به‌نظر می‌رسد به‌دلیل طول شدن بحث، و همچنین تشابهات موجود، مرور آن‌ها در اینجا ضروری نباشد.

بنابراین، باید اذعان داشت که مطالعات ارزشمندی در مورد موضوع این مقاله وجود دارد که در اینجا سعی شد به اهم آن‌ها اشاره شود، با این وجود، به‌نظر می‌رسد که لازم است همچون برخی دیگر در این مقاله از منظر «جامعه‌شناسی تاریخی جدید» یا «جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی»، و با استفاده از روش تحلیل تطبیقی-تاریخی، به موضوع موانع تکوین نهاد‌های سیاسی مشارکتی و دموکراتیک در ایران پرداخته شود تا بتوان هم یک چارچوب نظری برای فهم توسعه‌نیافتگی سیاسی و فرایند دموکراتیزاسیون در ایران با توجه به دو مقطع انتخاب‌شده ارائه داد، و هم موانع توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی را شناسایی و تبیین کرد. بعلاوه، از آنجایی که از نظر ما نقش عوامل فرهنگی و نهادی در تداوم برخی دوره‌های باطل توسعه‌نیافتگی نهاد‌های سیاسی مشارکتی تعیین‌کننده می‌باشد، باور داریم که استفاده از این رویکرد و تأکید بر نقش

فرهنگ و نهادها، که در پژوهش‌های یاد شده چندان مورد توجه قرار نگرفته بودند، می‌تواند نوری بر بخشی از واقعیت مورد بررسی مان بیاندازد.

مبانی نظری

مدرنیته^۱ — یکی از مهم‌ترین مسائل ایران و در ارتباط با موضوع این مقاله — دو بال اصلی دارد که عبارتند از مدرنیزاسیون^۲ و مدرنیسم^۳ که این دو در یک رابطه دیالکتیکی با یکدیگر تجدد یا همان مدرنیته را ممکن می‌کنند (برمن، ۱۳۸۳). مدرنیزاسیون، سویه مادی، عینی و فنی مدرنیته است، و مدرنیسم، سویه فرهنگی، ذهنی و اندیشگانی آن می‌باشد که معمولاً تفوق اولی بر دومی، یعنی آنچه در زبان فارسی «نوسازی» نامیده می‌شود، با پیامدهای سهمناکی برای کشورها منجمله کشور ما همراه شده است. لحاظ کردن این نکته در گزینش نظریه‌پردازان مرتبط با موضوع این مقاله اهمیت وافری دارد، زیرا، بسیاری از نظریه‌پردازان بی‌آنکه به چنین اقتضائاتی عطف نظر داشته باشند، نظریاتی را ساخته‌وپرداخته‌اند که پیامدش اجرای سیاست‌های تخریب‌کننده و نابودکننده‌ای در طول تاریخ در مورد کشورهای غیرغربی، حاشیه‌ای یا جنوبی بوده است. زیرا، ویژگی بارز نظریات «نوسازی»، ارائه روایتی «خطی»، «غرب‌محور»، «جبری» و «ضدسنت» از مسیر توسعه و مدرنیته است که می‌تواند نه‌تنها به توسعه‌نیافتگی، بلکه وابستگی و انحطاط منتهی شود (Inglehart, 1977: 10-11).

«نوسازی»، یعنی نسخه ناخلف مدرنیته و سرمایه‌داری، با تفوق اقتصاد پولی، انقلاب صنعتی و شهرنشینی (کرایب، ۱۳۸۴: ۵۷)، و با تحقق دموکراتیزاسیون «آنگلو-آمریکن»، از طریق افزایش چهار شاخص شهرنشینی، سواد، ثروت و صنعتی‌شدن (Lipset, 1959)، و تبدیل شدن به یک پارادایم «جهانشمول صوری»، که مسئله اساسی این است و نه آن شاخص‌ها، نه‌تنها به صورت استعماری فرصت‌های طلایی برای حضور و بهره‌برداری کشورهای غربی از کشورهای غیرغربی فراهم آورد، بلکه، این مکتب، حیات اجتماعی را در خود کشورهای غربی به یک «ففس آهنین» تبدیل کرد (ویر، ۱۳۷۴: ۱۵۶). با توجه به نکته انتقادی یاد شده، و از آنجایی که ما در انتخاب نظریات مرتبط با موضوع این مقاله، به تقسیم‌بندی نظریات توسعه سیاسی حول سه محور کلان،

1modernity
2modernization
3 modernism

خرد و تاریخی، اقدام کردیم،^۱ باور داریم که تنهاوتنها نظریاتی که در جریان سوم قرار دارند، قادرند مبانی مناسبی را برای تدوین چارچوب نظری این مقاله مرتبط با مسائل ایران فراهم آورند، که اهم آن‌ها عبارتند از نظریات مکتب وابستگی (۱۹۶۰-۱۹۷۰)، نظریه نظام-جهان (۱۹۸۰-۲۰۰۰)، نظریات مرتبط با اصلاحات اقتصادی (۱۹۸۰-۲۰۰۰)، نظریات نهادگرایی جدید و تطبیقی-تاریخی (۱۹۸۰-۲۰۱۸) (Hagopian, 2000; Rist, 2008; Escobar, 2012; North et. al, 2009; Lang, 2013; Mahoney and Thelen, 2015). در قالب این نظریات، «بالتبع توسعه از حالت موضوعی جهانشمول و انتزاعی به حالت موضوعی خاص و ملموس در می‌آید. هدف دیگر، شناخت ویژگی‌های عام توسعه در جوامع سیاسی نیست، بلکه شناخت شرایط خاص است که قبل از شروع تحول و توسعه وجود داشته است» (بدیع، ۱۳۸۹: ۱۴۸). در این میان، نظریات ساموئل هانتینگتون، یکی از شاخص‌ترین‌هاست.

هانتینگتون، باور دارد که در یک جامعه پیچیده، تأمین و تضمین مشارکت سیاسی افراد و گروه‌ها به چیزی فراتر از تعهدات فردی نیازمند است که عبارت است از الزام اجتماعی یا «نهادمندی سیاسی»^۲ (هانتینگتون، ۱۳۹۲ ب: ۲۰-۲۳). از نظر وی، میزان توسعه سیاسی یک جامعه بیشتر به این بستگی دارد که نخبگان سیاسی تا چه میزان به نهاد‌های سیاسی جامعه تعلق دارند. به عبارت دیگر، نهادمندی سیاسی، عامل تعلق نخبگان به آن نهادهاست (هانتینگتون، ۱۳۹۲ ب: ۱۹). حال، از نظر وی، «نهادمند شدن فراگردی است که سازمان‌ها و شیوه‌های عمل با آن ارزش و ثبات می‌یابند. سطح نهادمندی هر نظام را می‌توان با تطبیق‌پذیری^۳، پیچیدگی^۴، استقلال^۵ و انسجام^۶ نهادها و شیوه‌های آن نظام تعیین کرد» (هانتینگتون، ۱۳۹۲ ب: ۲۴).

علاوه بر موضوع نهادمندی سیاسی که با شاخص‌های مزبور مشخص شد، ساموئل هانتینگتون، در ادامه مباحث‌اش در موضوع توسعه سیاسی، به موضوع محوری «دموکراتیزاسیون»^۷ نیز می‌پردازد، و باور دارد که این نیز لازمه توسعه سیاسی است؛ از نظر وی،

۱ برای مشاهده گزارش تفصیلی این نظریات می‌توان به مقاله روبرو رجوع کرد: پناهی و شجاعی، «نقدی پساناثبات‌گرا به نظریات توسعه سیاسی و کاربرد آن در مورد ایران»، در دست انتشار.

2 political institutionalization

3 adaptability

4 complexity

5 autonomy

6 coherence

7 democratization

دموکراسی، از طریق فرایند انتخابات با دو ویژگی «رقابت» و «مشارکت» قابل تعریف است (هانتینگتون، ۱۳۹۲ الف: ۹). او، می‌گوید که «چنین دموکراسی همچنین وجود آزادیهای اجتماعی و سیاسی، مانند آزادی بیان، آزادی اجتماعات و سازمانها را که لازمه آزادی بحث سیاسی است که به رقابتهای انتخاباتی کشیده می‌شود، محترم می‌شمرد» (هانتینگتون، ۱۳۹۲ الف: ۱۰). از این جهت، به نظر می‌رسد که از یک سو «دولت» و «سازمانهای سیاسی» در تحقق «نهادمندی سیاسی» و «دموکراتیزاسیون» نقش مهمی دارند، و از سوی دیگر با توجه به نظریات فرهنگی هانتینگتون، «فرهنگ سیاسی» نیز در فرآیند مزبور نقشی تعیین‌کننده دارد. در ادامه، برای رفع کمبودهای نظریه هانتینگتون در زمینه دموکراتیزاسیون، می‌توان از نظریات تیلی و والراشتاین استفاده کرد.

نظریات چارلز تیلی، در نقد مکتب به اصطلاح «نوسازی»، و هم‌آوا با انتقادهای سیاسی موجود در جنبش حقوق مدنی، جنبش دانشجویی و جنبش ضدجنگ ویتنام در آمریکا شکل گرفته است (اشپون، ۱۳۹۴: ۲۶۵). از لحاظ نظری، اگرچه وی منتقد سرسخت دورکیم است (اشپون، ۱۳۹۴: ۲۶۵-۲۶۶)، اما، نظریات و فرضیاتش، از گفت‌وگوی مداوم با نظریات دورکیم و دورکیمی‌ها (یعنی هانتینگتون و دیگران) به دست آمده است، و اتفاقاً از این جهت، «فرزند ولخرج» این سنت محسوب می‌شود (هانت، ۱۳۸۸: ۳۴۷-۳۴۸). تیلی، در مورد موضوع دموکراسی، در ارتباط با موضوع این مقاله، به صورت «فرایندمحور»^۱ به بررسی تطبیقی-تاریخی فرایندهای «دموکراتیزاسیون» و «دموکراسی‌زدایی»^۲ در کشورهای مختلف پرداخته است (تیلی، ۱۳۹۲). از نظر وی، هر کشور دموکراتیک بایستی دارای چهار ویژگی باشد: «فراگیری»^۳، «برابری»^۴، «حمایت»^۵ و «تعهد متقابل»^۶. برعکس هانتینگتون و رویکردهای «نوسازی» و «آنگلو-آمریکن»، که گویی امر اجتماعی را در تحلیل خود نادیده گرفته بودند، تیلی با تأکید بر مناسبات اجتماعی میان «دولت» و «شهروندان»، به رابطه میان این دو در موضوع «دموکراتیزاسیون» می‌پردازد، و برای این کار، توضیح می‌دهد که بایستی «سیاست‌های عمومی»^۷

1 process-oriented
2 de-democratization
3 breadth
4 equality
5 protection
6 mutually binding consultation
7 public policies

دولت‌ها را مورد مطالعه قرار داد، زیرا، دموکراتیزاسیون واقعی، نیازمند «توانایی دولتی»^۱ «تقریباً» بالا برای بهبود رابطه دولت‌ها و شهروندان، یعنی بهبود و ارتقای کیفی وضعیت «نهادهای» در عرصه اجتماعی است.

از نظر وی، «رژیمی دموکراتیک است که روابط سیاسی میان شهروندان و دولت در آن دارای ویژگی‌های فراگیری، برابری، حمایت و مذاکره منجر به تعهد متقابل باشد. دموکراتیک شدن به معنای حرکت نظام به سوی فراگیری، برابری، حمایت بیشتر و مذاکره‌ای است که به تعهد متقابل منجر می‌شود. آشکار است که دموکراسی‌زدایی به معنای حرکت نظام به سوی عدم فراگیری، نابرابری بیشتر، حمایت جزئی‌تر و مذاکره‌ای است که به تعهد کمتر منجر می‌شود» (تیلی، ۱۳۹۲: ۲۹). از نظر وی، آلمان، پس از تشکیل شدن جمهوری وایمار به سمت دموکراسی و تکوین نهادهای سیاسی دموکراتیک، ولی، بعد از روی کار آمدن هیتلر، در مسیر عکس آن حرکت کرد. بعلاوه، ژاپن، در دوره شکل‌گیری قدرت نظامی در دهه ۱۹۳۰، «دموکراسی‌زدایی»، ولی، پس از پیروزی متفقین، «دموکراتیزاسیون» را تجربه کرده است (تیلی، ۱۳۹۲: ۲۹). دقیقاً، از همین منظر، یعنی تلاش برای بررسی کیفی رابطه «شهروندان» و «دولت» است که می‌توان تیلی را متفاوت از هانتینگتون در نظر گرفت. مطابق با این نوع تحلیل، می‌توان گفت که چارلز تیلی به‌طور ضمنی، هم‌زمان، از یک سو، هم به یک دولت نسبتاً قوی که قادر باشد سیاست‌های عمومی مناسبی را اجرا کند، اهمیت می‌دهد، و هم از سوی دیگر، بر شهروندانی که ضمن برخورداری از یک فرهنگ سیاسی مشارکتی، به‌صورت «سیاسی» تقاضاهای خود را مطرح کنند، تأکید می‌کند. بنابراین، این نظریه تیلی می‌تواند مکمل نظریه هانتینگتون باشد.

علاوه بر موارد و عوامل مزبور، به‌نظر می‌رسد که نقش استعماری «نظام-جهان» و مناسبات بین‌المللی نیز بر سیاست‌های عمومی داخلی کشورها اثرگذار است، که این مسئله در نظریه هانتینگتون و تیلی کمرنگ بوده است. در نتیجه، ضروری است که این عامل، مخصوصاً در مورد کشورهای همچون ایران، مطرح‌نظر قرار گیرد. در این میان، یکی از شاخص‌ترین چهره‌هایی که از این منظر برای این مقاله واجد بررسی می‌باشد، ایمانوئل والراشتاین است. والراشتاین، واحد تحلیل خود را «نظام-جهان» قرار می‌دهد، و با تأکید بر قدرت استعماری مراکز جهان

1 state capacity

سرمایه‌داری، که آن‌ها اکثراً کشورهای غربی محسوب می‌شوند، نشان می‌دهد که چگونه کشورهای نیمه‌حاشیه‌ای یا حاشیه‌ای، توسط آن‌ها استثمار می‌شوند (ریتزر، ۱۳۹۲: ۲۱۵). البته، باید آگاه بود که در نظریه وی، دولت‌ها همچنان یکی از بازیگران اصلی‌اند؛ زیرا، «اقتصاد جهانی، واحد است اما موجودیت‌های سیاسی متعددی را در بر می‌گیرد» (راجین و شیرو، ۱۳۸۸: ۳۹۹)، و این موجودیت‌های سیاسی (یا دولت‌ها)، خود در میزان اثرپذیری از «نظام-جهان» تعیین‌کننده‌اند.

از دید وی، «عامل اصلی پویای نظام جهانی سرمایه‌داری تضاد ناشی از نابرابری‌های اجتماعی-اقتصادی میان کشورها است. کشمکش‌های ملی دو سرمنشأ عمده اجتماعی دارند... ابتدا، کشمکش‌هایی میان کشورهای مرکزی برای اعمال سلطه اجتماعی-اقتصادی و سیاسی وجود دارد... دوم، کشمکش‌هایی میان مرکز و پیرامون وجود دارد» (سیدمن، ۱۳۸۶: ۳۴۲). از نظر وی، دو عامل مهم که به گسترش سرمایه‌داری از طریق «تجارت مواد غذایی، کالاهای مصرفی معمول و حتی متوسط» منجر شد و امکان رفع «بحران» نظام فئودالی اروپایی را ممکن کرد، «تغییر شکل اقتصاد کشاورزی به مدیریت منابع و خصوصی‌کردن زمین‌ها» و «گسترش تجارت با آن سوی آب‌ها» بود (بوریس، ۱۳۹۴: ۲۳۳). مطابق با این بحث می‌توان این‌گونه تفسیر کرد که «غرب» با محوریت انگلستان و سپس آمریکا، موفق شد که «بحران» های اقتصادی خود را از طریق «خصوصی‌سازی» و «استعمار»، و انتقال آن به دیگر کشورهای حاشیه‌ای، رفع کند. از این‌رو، تاریخ «استعمار» را باید دوباره مورد «بازخوانی» قرار داد، زیرا، این مسئله ذیل پوشش‌های «ایدئولوژیک» مختلف، نه تنها به توسعه‌نیافتگی کشورهای حاشیه‌ای منجر شده است، بلکه، همواره، به افزایش «نابرابری» میان کشورهای مرکزی و حاشیه‌ای، دامن زده است. برای نمونه، والراشتاین، با مقایسه لهستان و روسیه، به صورت انضمامی، نشان می‌دهد که «نظام-جهان» تا چه میزان در پیشرفت و عقب‌ماندگی دولت‌های این کشورها ایفای نقش کرده است (راجین و شیرو، ۱۳۸۸: ۴۰۶). از این‌رو، نقش استعماری کشورهای مرکزی در فرایند توسعه سیاسی و دموکراتیزاسیون کشورهای غیرمرکزی، بی‌تردید، مهم می‌نماید.

باری، در ادامه با توجه به آنچه بیان شد، و با تأکید بر اصل «وابستگی به مسیر طی شده» (Mahoney, 2000: 507-508)، و با محوریت موضوع این مقاله، یعنی موانع تکوین نهادهای

سیاسی مشارکتی، می‌توان نظریات یاد شده را با یکدیگر تلفیق کرد، و یک چارچوب و یک مدل نظری پیکربندی شده^۱، در بررسی کیفی موضوع این مقاله، تدوین و ارائه نمود.

چارچوب نظری

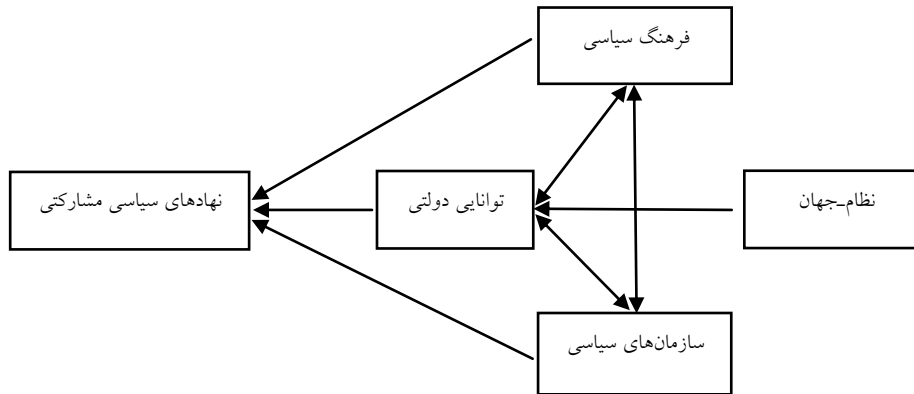
عوامل گوناگونی در کشور ایران باعث شده‌اند که بعد از گذشت کمتر از دو سده از زمان شروع آهنگ مدرنیته، همچنان دموکراسی و نهادمندی سیاسی در ایران دارای مسئله (problem) باشد. پیرو همین بحث، بایستی گفت که در ظاهر در ایران فرایند تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی، برعکس مسیر بسیاری از کشورهایی که در وضعیتی مشابه ایران بودند، «ناقص» بوده است. بعلاوه، در مطالعات فراوانی که در مورد مسائل توسعه، مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون در مورد ایران انجام شده، نشان داده شده است که عوامل ساختاری داخلی و خارجی متعددی، که مختص وضعیت «بومی» ایران‌اند، در این فرایند دخیل بوده‌اند. در این میان، بسیاری، نظریه «شیوه تولید آسیایی» کارل مارکس (۱۳۸۸)، نظریه «استبداد شرقی» کارل ویتفولگ (۱۳۹۱) یا فرضیه «بدون بورژوازی، دموکراسی ممکن نیست» از برینگتون مور را مبنا قرار داده‌اند، و با نقد یا گرت‌برداری از آن‌ها، تاریخ معاصر ایران را از منظر موانع توسعه، مدرنیزاسیون و دموکراتیزاسیون مورد بررسی قرار داده‌اند. فحوای نظریات مرور شده در این مقاله نیز بر چنین امری صحنه می‌گذارد، با اینهمه، به نظر می‌آید که در بررسی «جامع» این موضوع، به‌طور عام، و موضوع نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک، به‌طور خاص، در تاریخ بلندمدت ایران، نیازمند یک رویکرد «پیکربندی‌شده»، مشابه تحقیق جان فوران (۱۳۹۱)، هستیم، زیرا تحقیقات و نظریات مرور شده، یا صرفاً بخشی از داستان را توضیح داده‌اند، یا با تحلیل تک‌علتی و تأکید صرف بر اقلیم، اقتصاد، سیاست، فرهنگ و غیره، شکلی تقلیل‌گرایانه و جبرگرایانه در تبیین موانع «توسعه» پیدا کرده‌اند. از این‌رو، با حذر از استفاده از رویکردهای «نوسازی»، و با تلفیق نظریات هانتینگتون، تیلی و والراشتاین، به این نتیجه رسیدیم که برای «تبیین» موضوع فوق بایستی همزمان سه عرصه را مورد بررسی قرار داد که این‌ها عبارتند از (۱) دولت، (۲) سازمان‌ها و فرهنگ سیاسی، و (۳) نظام-جهان^۲.

1 configurational

^۲مبانی و چارچوب نظری کامل این مقاله را می‌توان در رساله دکتری نویسنده که این مقاله از بخشی از آن استخراج شده است مشاهده نمود.

باری، به‌طور مشخص بایستی اذعان داشت که در ایران پس از عصر ناصری، با ظهور عینی مدرنیته و جلوه‌های آن در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شرایط مناسبی برای تکوین و توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی (یعنی دموکراتیزاسیون) که این‌ها لازمه توسعه و پیشرفت یک کشورند، فراهم آمد، که در دو «بزنگاه تاریخی» مهم، یعنی مشروطیت و سال‌های منتهی به ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برخی از آن اهداف محقق شد، اما در وهله نهایی، در هر دو دوره، پیکره‌ای از عوامل سلبی، مانع تکوین و توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی شدند. به همین دلیل، می‌توان گفت که از یک‌سو با روی کار آمدن رضاخان (بعدها رضاشاه) و از سوی دیگر با روی کار آمدن محمدرضاشاه، نهاد‌های سیاسی مشارکتی‌ای که در نتیجه تلاش‌های متعدد مردم و نخبگان مردمی در سال‌های از آن دو «بزنگاه تاریخی» تکوین و توسعه یافته بودند، با موانع عمده روبرو شدند، که نتیجه‌اش نابودی و تضعیف آن نهادها (یعنی دموکراسی‌زدایی) و احیاء خودکامگی و تمرکز انحصار و قدرت بود.

در اینجا به‌نظر می‌رسد در هر دو دوره، پیکره ثابتی از موانع داخلی و خارجی دست‌انداکارند و همین‌ها موانع اصلی تکوین و توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی در ایران‌اند. در هر دو دوره، می‌توان شاهد بود که «نظام-جهان» به‌واسطه اثرش بر «توانایی دولتی» و تضعیف دولت‌های مردمی، زمینه تضعیف نهاد‌های سیاسی مشارکتی را فراهم آورده و بر آن‌ها اثر می‌گذارد. بعلاوه، «توانایی دولتی» خود نیز به‌طور ویژه بر میزان توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی کشور اثر داشته است. همچنین، «فرهنگ سیاسی» و «سازمان‌های سیاسی» موجود در هر دو دوران نیز بر میزان توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی اثر گذاشته‌اند، که همین پیکره عوامل، در نهایت، نقش مؤثری در تضعیف نهاد‌های سیاسی مشارکتی و رشد خودکامگی در هر دو دوران یادشده داشته‌اند. در نهایت باید توجه کرد که رابطه میان «توانایی دولتی»، «سازمان‌ها سیاسی» و «فرهنگ سیاسی» نیز یک رابطه تأثیر و تأثری است. در ادامه، در قالب مدل نظری، رابطه میان این متغیرها نشان داده شده است.



شکل ۱. مدل نظری تحقیق

فرضیه‌های اصلی تحقیق

- توانایی دولتی دوران مشروطه و ملی‌گرایی بر میزان توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی آن دوران اثرگذار بوده است.
- سازمان‌های سیاسی دوران مشروطه و ملی‌گرایی بر میزان توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی آن دوران اثرگذار بوده‌اند.
- فرهنگ سیاسی دوران مشروطه و ملی‌گرایی بر میزان توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی آن دوران اثرگذار بود.

فرضیه‌های فرعی تحقیق

- نظام-جهان در دوران مشروطه و ملی‌گرایی بر توانایی دولتی اثرگذار بوده است.
- در دوران مشروطه و ملی‌گرایی توانایی دولتی و فرهنگ سیاسی موجود بر یکدیگر اثرگذار بودند.
- در دوران مشروطه و ملی‌گرایی توانایی دولتی و سازمان‌های سیاسی موجود بر یکدیگر اثرگذار بودند.
- در دوران مشروطه و ملی‌گرایی سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی موجود بر یکدیگر اثرگذار بودند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله تحلیل تطبیقی- تاریخی^۱ است. در مورد اهمیت تحلیل تطبیقی-تاریخی، ساموئل هانتینگتون می‌گوید که تحلیل تغییرات سیاسی پیشرفتی نخواهد داشت، مگر آنکه مطالعات تطبیقی رشد کنند (Huntington, 1971: 284). در مورد روش تطبیقی، ریگین و زارت می‌گویند که ویژگی جامعه‌شناسی در این است که از طریق مقایسه می‌تواند دست به تعمیم بزند، و همین ویژگی است که آن‌را متفاوت از تحقیق کلاسیک تاریخی، فلسفه اجتماعی و فلسفه تاریخ می‌کند (Ragin and Zaret, 1996: 731). چارلز ریگین، هم‌اکنون، از این روش تحت عنوان تحلیل تطبیقی کیفی^۲ یاد می‌کند (ریگین، ۱۳۹۴). به‌طور خلاصه، ماهونی و تلن، تصریح می‌کنند که این روش در مورد موضوعاتی از قبیل دولت‌سازی، دموکراتیزاسیون، الگوهای اجتماعی نابرابری، جنگ‌و صلح و مواردی از این دست مناسب و قابل کاربرد است. آن‌ها، ویژگی‌های روش تحلیل تطبیقی-تاریخی را در سه مورد خلاصه کرده‌اند: این روش، (۱) دارای جهت‌گیری پیکربندی کلان^۳ است؛ (۲) مسئله‌محور^۴ است؛ و (۳) زمان‌محور^۵ است. به‌نظر این نویسندگان، تحلیل تطبیقی-تاریخی، در یک کلام، یک روش تحقیق «پیکربندی‌شده کلان» است (Thelen and Mahoney, 2015: 5).

در مورد واحد تحلیل در این روش که قابل کاربرد برای این مقاله نیز باشد، آنگونه که روش‌های ماهونی و ماهونی می‌گویند، در تحلیل تطبیقی-تاریخی می‌توان یک کشور، واحد سیاسی یا یک دولت-ملت را انتخاب، و دوران‌های مختلف موجود در آن را با یکدیگر مقایسه کرد (Mahoney and Rueschemeyer, 2003: 14). در مورد این مقاله، واحد تحلیل نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک است که وضعیت آن‌ها را در دودوران از تاریخ معاصر ایران، با توجه به «بزنگاه‌های تاریخی» تشخیص داده شده، به‌ترتیب دوران مشروطه (یعنی از تحریم تنباکو و واقعه رژی در سال ۱۲۷۰ شمسی تا پایان مشروطیت و به تخت نشستن رضاشاه در سال ۱۳۰۴ شمسی) و دوران ملی‌گرایی (از اشغال کشور توسط نیروهای متفقین در سال ۱۳۲۰ شمسی تا کودتای ۲۸ مرداد در سال ۱۳۳۲ شمسی)، مورد بررسی و مقایسه قرار می‌دهیم.

1 comparative-historical analysis
 2 qualitative comparative analysis
 3 macroconfigurational orientation
 4 problem-driven
 5 temporally oriented analysis

باری، با توجه به نظریات مرور شده، بایستی گفت که نهادهای سیاسی مشارکتی، قواعدی هستند میان «دولت» و «شهروندان» که باعث «فراگیری»، «برابری»، «حمایت» و «تعهد متقابل» می‌شوند. این‌ها را می‌توان از طریق بررسی کمی و کیفی وضعیت (۱) شکوایه‌ها و تقاضاهای سیاسی و شیوه‌های پاسخ‌گویی به آن‌ها؛ (۲) وضعیت حقوق مدنی شهروندان، زندانیان و شیوه‌های پاسخ‌گویی و نحوه عمل قوه قضاییه؛ (۳) وضعیت انتخابات و نهادهای انتخابی در مجالس، احزاب، تشکل‌ها و اصناف؛ (۴) وضعیت جرایم، روزنامه‌ها و آزادی بیان؛ و (۵) میزان و انواع خشونت سیاسی همچون کودتا و جنگ داخلی، مورد سنجش قرار داد، و در دو دوران مدنظر با یکدیگر مقایسه کرد.

در مورد دیگر متغیرهای این مقاله نیز به ترتیب توانایی دولتی، سازمان‌های سیاسی، فرهنگ سیاسی و نظام-جهان را بایستی مطمح نظر قرار داد و تعریف نظری و عملیاتی کرد. اول، توانایی دولتی که عبارت است از میزان توانایی دولت در کنترل منابع، فعالیت‌ها و ارتباط بین فردی غیردولتی، و از طریق میزان کنترل و مداخله دولت‌ها در حوزه‌های مختلف و «سیاست‌های عمومی» مورد سنجش قرار می‌گیرد. کشورهای دارای توانایی دولتی بالا، بهتر می‌توانند شرایط تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی را فراهم آورند. دوم، سازمان‌های سیاسی هستند که مراکز و پیکره‌هایی برای آموزش و تربیت شهروندان محسوب می‌شوند و هرچه بتوان این‌ها را گسترش داد، عملاً می‌توان «مدل‌های ذهنی» افراد و در نتیجه فرهنگ سیاسی یک جامعه را نیز تحت تأثیر قرار داد. به طور انضمامی، سازمان‌های سیاسی شامل احزاب، تشکل‌ها، اصناف، مجالس، سازمان‌های مردم‌نهاد و مواردی از این دست می‌شوند. یک جامعه با وجود سازمان‌های سیاسی مشارکتی متعدد و زیاد می‌تواند به تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی نیز کمک کند. سوم، فرهنگ سیاسی که عبارت است از ایستارها و دیدگاه‌های سیاسی «مردم»، «روشنفکران» و «نخبگان» یک جامعه، که به نظر می‌رسد می‌تواند دو نوع مدنی و غیرمدنی را شامل شود. فرهنگ سیاسی را می‌توان با رجوع به محتوای کتاب‌ها، مقالات، روزنامه‌ها، مجلات، شعارها، اعتراض‌ها و باورهای عمومی و دیدگاه‌های سیاسی «مردم»، «روشنفکران» و «نخبگان» که در حوزه‌ها، زمان‌ها و مکان‌های مزبور مطرح شده و ماهیت عام پیدا کرده است، بررسی و سنجش نمود. و در آخر، نظام-جهان، مجموعه‌ای از مناسبات عمدتاً اقتصادی میان کشورهای مرکزی، نیمه‌پیرامونی و پیرامونی را شامل می‌شود که می‌تواند منجر به استعمارگری گردد؛ وضعیت آن‌را

می‌توان از طریق میزان و نوع مداخله کشورهای مرکزی در دیگر کشورهای نیمه‌پیرامونی و پیرامونی مورد سنجش قرار داد.

در مورد تحلیل داده‌ها، باید دانست که به‌طور کلی، دو نوع روش تحلیل تطبیقی-تاریخی وجود دارد: بزرگ‌مقیاس Large-N، و کوچک‌مقیاس Small-N، که بسته به تعداد موارد بایستی یکی از این‌ها انتخاب شود. متیو لانگ توضیح می‌دهد که در پژوهش‌هایی که به‌طور تقریبی بیش از ۳۰ مورد را مطرح‌نظر قرار می‌دهند، بایستی از نوع ابتدایی، و در پژوهش‌هایی که تعداد کمتری (حدود دو تا ۱۰ مورد) را بررسی می‌کنند، بایستی از نوع دوم استفاده شود، که دومی خود بر دو نوع روایتی^۱ و میلی^۲ است (Lange, 2013: 86-87). قاعدتاً، با توجه به تعداد موارد در این تحقیق، مبنای کار، روش تحلیل تطبیقی-تاریخی کوچک‌مقیاس Small-N، و با توجه به اهمیت داشتن مسئله علت‌یابی، که این امر در تحقیقات «وابستگی به مسیر» اساساً یک فرایند نظریه‌محور است (Mahoney, 2000: 507-508)، همزمان، از ترکیب تکنیک‌های جستجوی فرایند^۳ (روایتی) و میلی، استفاده خواهیم کرد (Lange, 2013: 43-51)، زیرا، از نظر فالاتی و ماهونی، با تلفیق این دو تکنیک است که می‌توان به «تبیین» موضوع کمک کرد (Falleti and Mahoney, 2015: 225-226). همچنین، باید گفت که از آنجایی که تفاوت میان روایت علی و جستجوی فرایند، اندک است، و تفاوت میان آن‌ها تنها در پیدا کردن «مکانیسم» هاست (Lange, 2013: 133)، در این پژوهش، از این دو تکنیک نیز به‌مثابه یک تکنیک ترکیبی واحد استفاده شده است، که این کار در تلفیق با روش میلی، می‌تواند به آزمون نظریه (فرضیات)، و حتی نظریه‌سازی، کمک کند.

در مورد نحوه گردآوری داده‌ها در این روش باید دانست که «جامعه‌شناسانی که پژوهش تطبیقی و تاریخی را با هم ترکیب می‌کنند به تحقیقی مبادرت می‌کنند که تحلیل ثانوی نامیده

1 narrative

2 Millian

اولین بار جیمز استوارت میل بود که به استفاده از روش توافق و تفاوت در پژوهش‌های علوم انسانی اشاره داشت. به‌طور خیلی خلاصه، روش توافق یعنی همه تفاوت‌ها را کشف کنیم، و تشابه بسیار اساسی را بیرون بکشیم، و روش تفاوت یعنی همه شباهت‌های موجود را بررسی کرده، سپس، تفاوت بسیار اساسی را کشف کنیم (اسکاچپول، ۱۳۸۸: ۵۲۰-۵۲۱).

3 process-tracing

می‌شود» (گیدنز، ۱۳۹۲: ۱۷۹). یعنی، این تحلیل، با رجوع به منابع ثانویه انجام می‌شود یا آن‌گونه که تدا اسکاچپول می‌گوید، این تحلیل با بررسی «منابع موجود» صورت می‌گیرد (اسکاچپول، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۳). ما نیز چنین کرده و در ادامه نتایج پژوهش خود را ارائه می‌کنیم. در ادامه، از منظر متغیرهای اصلی این مقاله، دوره مشروطه و دوره ملی‌گرایی را تحلیل روایی کرده و سپس موانع اثرگذار بر روند دموکراتیزاسیون در آن دوره را در مقایسه با دوره ملی‌گرایی تحلیل می‌کنیم تا بتوانیم میزان اثرگذاری متغیرهای اصلی در فرایند دموکراتیزاسیون و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی را «تبیین» کنیم.

دوره مشروطه

به نظر می‌رسد که «بزنگاه تاریخی» انقلاب مشروطه با بحران تنباکوی سال ۱۲۷۰-۱۲۷۱ شمسی آغاز گردید. تحلیل روایی این دوره خود نشان‌دهنده میزان اثربخشی متغیرهای اصلی این رساله است. این بحران، اول، مثالی از حضور و نقش نیمه‌استعماری «نظام-جهان»، یعنی انگلیس - روسیه - در ایران، و دوم، تمرینی برای بیان اعتراض مردمی بر علیه آن، و در نهایت نشانی از «ناتوانی دولتی» در کنترل مسائل داخلی و حربه‌های خارجی بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۵۲۴؛ طباطبایی، ۱۳۸۶ ج: ۳۰۹؛ آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۲۰). اعطای امتیاز توتون و تنباکو از طرف ناصرالدین‌شاه به تالبوت انگلیسی در سفر سوم وی به فرنگ انجام شد. این یک وطن‌فروشی تمام‌عیار بود و نشان ضعف مفرط نه لزوماً شخص شاه، بلکه «دولت» در بودجه و مالی، و کنترل و اداره حوزه‌های اقتصادی و سیاسی بود (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۷۴؛ آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۳ و ۱۰۳-۱۱۰).

آدمیت در مورد ضعف و ناتوانی دولت در عصر ناصری می‌گوید که «ورشکستگی ذاتی نظام سیاسی حاکم عامل شکست هر نقشه اصلاحی بود. از عناصر اصلی هر نقشه عمومی اصلاحات، تغییر آیین حکمرانی بود. و حال آنکه چنین تغییری به‌دست چنان اقلیت حاکم تحقق‌پذیر نبود. پس در شرایط تاریخی زمان این فرض سیاسی باطل شد که دولت خود عامل اصلاحات سازنده باشد... چون دولت کار اصلاح مملکت را پیش نبرد - به‌ضرورت می‌بایستی با اعتراض و پرخاش مردم روبرو گردد» (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۹). جالب اینجاست که حتی بیسمارک، در پاسخ نامه ناصرالدین‌شاه، نامه‌ای می‌نویسد و به وی توصیه می‌کند که برای رفع بحران مالی، به‌جای

استقراض از خارجه و آلمان، به فکر استقلال ایران و تقویت دولت باشد (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۰-۱۱). با اینهمه، این مهم با اقدامات اصلاحی امین‌الدوله، امین‌السلطان و حتی خود شاه نیز نمی‌توانست رخ دهد، زیرا همواره مداخلات خارجی و نهادهای فاسد و رانت‌جوی داخلی مانع بودند (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۷۲). نهادهایی که در زمان صدارت امیرکبیر نیز مانع تحقق «کنسپتوسیون» و پیشبرد اصلاحات توسط وی شده بودند (آدمیت، ۱۳۸۹: ۲۲۱-۲۲۳). بنابراین، در این دوره، هم متغیر نظام-جهان و هم متغیر توانایی دولتی در وضعیت سلبی و منفی قرار دارند که این وضعیت تا سال‌ها ادامه دارد.

در این شرایط، تضعیف دولت، دو پیامد عمده داشت، از یک‌طرف با توسعه کشورهای دیگر، فاصله بیشتر شده، در نتیجه ناتوانی دولت ایران در عمل تشدید می‌شد، از طرف دیگر، این ناتوانی دولتی به‌مرور انباشت شده و منجر به تشدید فساد و نابرابری‌های اجتماعی و غیره می‌گشت (کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۹۰). پیامد این شرایط نیز عدم توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی، و تشدید اعتراضات علیه دولت بود. به عبارت دیگر، در آن «بزنگاه تاریخی» در نبود شیوه‌های «نهادمند» در پاسخ به «تقاضاهای سیاسی»، «ملت» علیه «دولت» قیام کرد. جالب اینجاست که در سال‌های پیش از این، نهادهای سیاسی مشارکتی محدودی نیز تکوین یافته بودند، مواردی همچون «نخستین دستورنامه حرکت همگانی» و «رواج مطبوعات نو» (آدمیت، ۱۳۸۷: ۳-۴)، اما، به دلیل ناتوانی دولتی در اجرای موفق و پایدار «سیاست‌های عمومی» و تلاش برای حفظ آن نهادهای سیاسی مشارکتی، بستر لازم برای بسط و گسترش چنان نهادهایی شکوفا نشد.

این مشکلات را می‌توان در عدم پاسخ به اعتراضات و شکواییه‌های مردم از خودکامگان و نهادهای غارتی؛ عدم استقلال «دیوان‌خانه» ها و «عدالت‌خانه» ها در اجرای برابر و فراگیر قوانین مدنی؛ خودکامگی و مداخلات «دارالخلافه» و دستگاه‌های اجرایی در امر قضاوت؛ نابرابری در دعاوی حقوقی میان «تبعه دول اجنبی با رعیت مظلوم»، مسئولیت‌ناپذیری رجال و حتی جاسوسی ایشان برای دولت‌های خارجی؛ مقابله شاه با بساط آزادی، روزنامه‌های مستقل و منتقد، به دلیل ترس روزافزون از اقدامات آن‌ها و روشنفکران خلاصه کرد (آدمیت، ۱۳۹۲: ۳۸۶-۴۱۶؛ آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۶-۱۹؛ آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۰۲-۲۰۳). به همین دلیل است که آدمیت

بیان می‌کند که «دوره ده‌ساله آخر سلطنت ناصرالدین شاه دوران شدت استبداد بود»^۱ (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۰۲).

به‌همین دلایل، در «بزرگه تاریخی» واقعه رژی و تحریم تنباکو، در نتیجه نبود یا تضعیف فرایند توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی، مناسبات میان دولت و ملت با کاهش «فراگیری»، «برابری»، «حمایت» و «تعهد متقابل» همراه شد که نتیجه‌اش شکل‌گیری یک جنبش ملی برای مقابله با شاه و دودمانش بود. در ابتدا در اعتراض به «اعطای امتیاز توتون و تنباکو» صنف بازرگان به‌پاخواست، اما وقتی پاسخ درخوری از طرف حکومت داده نشد، «پس از آن مرجع تشیع مسئولیت حکم ساختگی را به گردن گرفت و انحصارنامه را مردود اعلام کرد»، و همین بستر لازم را برای شکل‌گیری یک «جنبش اجتماعی» و اعلان جنگ «ملت» در برابر «دولت» فراهم آورد، و در نتیجه موفقیت همین جنبش بود که بستر مناسبی برای تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی، در سال‌های پیروزی مشروطیت فراهم آمد (آدمیت، ۱۳۸۷: ۳۶-۳۹؛ لمتون، ۱۳۳۹: ۲۸۵؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۹۵).

روحانیون به‌نام، طباطبائی و بهبهانی در اعتراض به اقدامات خودسرانه حاکم تهران، نبود عدلیه، عدم رعایت «حقوق شهروندی»، عدم توجه به «رفاه عمومی» و مواردی از این دست، در مقبره حضرت عبدالله‌العظیم، بست نشستند و درخواست‌های هشت‌گانه خود را مطرح کردند تا اینکه توانستند به تحقق مشروطه کمک کنند (کسروی، ۱۳۸۸ الف: ۹۶-۹۷؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۳).

در مورد متغیر دیگر این مقاله، یعنی سازمان‌های سیاسی باید گفت که در عصر مشروطیت، سازمان‌های سیاسی متعددی، وابسته و مستقل از دولت تشکیل شدند. ریشه برخی از این

۱ البته، باید گفت که اقدامات اصلاحی بسیاری از نخبگان سیاسی، همچون امیرکبیر، میرزا حسین‌خان سپهسالار و امین‌الدوله و روشنفکرانی همچون ملک‌خان، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله بی‌نتیجه نبوده است. فریدون آدمیت شرح می‌دهد که با تأسیس روزنامه‌ها و ایجاد فضای باز و انتقادی به‌نوعی افکار عمومی نیز پرورش پیدا کرد و از قول امین‌الدوله نقل می‌کند که «مردم را تشنه مطالعه می‌بینم» و «تنها چیزی که محل ملاحظه و مایه وحشت» گذشته این است که «تدریجاً خیالات مردم پخته و ساخته شود و به حقوق خودشان آگاه شوند» - حکایت از تیزی و هشجاری سیاسی او دارد. ملک‌خان نیز به اعجاب نوشته: «در همین عهد ما افکار عامه ایران تا به کجاها بالا رفته است». همچنین «خیالات ایران در جوش و خروش است؛ حرف‌ها می‌زنند... که چند سال قبل به عقل محال می‌آمد». آن تحول اجتماعی مهمی بود که در جهت نهضت مشروطیت نمود کرد و تحرک یافت» (آدمیت، ۱۳۹۲: ۴۱۵-۴۱۶).

سازمان‌ها به سال‌های پیش از دوران مشروطه برمی‌گردد، یعنی دهه‌های اول حکومت ناصرالدین‌شاه. از این سازمان‌ها، برای نمونه، می‌توان به «مجلس مشورت وزراء»، «شورای دولت»، «مجمع مصلحت‌خانه عامه»، «مجمع فراموشخانه»، «مجلس مخصوص دولتی» یا «مجلس اعیان» می‌توان اشاره داشت (آدمیت، ۱۳۹۲: ۵۳؛ آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۰۷؛ آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۲۴). افزون بر این، می‌توان سازمان‌های مستقلی همچون «فراموشخانه» و «انجمن مخفی» را نام برد (آدمیت، ۱۳: ۱۳۹۴). آدمیت، در مورد اهمیت «فراموشخانه» می‌گوید که «فراموشخانه نخستین جمعیت سیاسی است. اهمیتش به چند چیز است: فعالیت اجتماعی دسته‌جمعی، مرام سیاسی مترقی، تأثیرش در بیداری افکار. تاریخ ایجاد فراموشخانه اگر در سال ۱۲۷۵ نباشد، به یقین سال بعد است یعنی همزمان تأسیس مصلحت‌خانه — آن‌گاه که جنب و جوشی در راه اصلاح و تغییر برپا گشته بود. دستور برانداختن آن در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸ صادر شد، آن‌گاه و جوش و خروش ترقی‌خواهی فرو نشست. بنیانگذار فراموشخانه ملک‌خان است» (آدمیت، ۱۳۹۲: ۶۳).

اما، همانگونه که در مورد وضعیت توانایی دولتی بیان شد، در اینجا نیز با اخراج فردی همچون ملک‌خان از ایران، و حذف افرادی همچون میرزا حسین‌خان سپهسالار و امین‌الدوله، سازمان‌های سیاسی مشارکتی نیز رو به افول نهادند و اکثراً توسط نهادهای استبدادی و غارتی قبضه شدند؛ تا اینکه با شروع جنبش مشروطه، سازمان‌های سیاسی‌ای مستقل از دولت به‌مرور شکل گرفت، که جملگی بستری را برای تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی فراهم آوردند. سازمان‌های سیاسی‌ای همچون، «مجمع آدمیت»، «دموکرات عامیون»، «اجتماعیون عامیون»، «کمیته انقلابی»، «مرکز غیبی» و «انجمن مخفی» (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۴۱؛ بهار، ۱۳۹۲ الف: ۱۰؛ آدمیت، ۱۳۸۸: ۳۳؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۹۸). شکل‌گیری تمامی این‌ها، زمانی ممکن شد که توانایی دولتی افول کرده و نهادهای استبدادی و غارتی رشد یافته، در نتیجه، با شکل‌گیری جنبش مشروطه، این سازمان‌های سیاسی نیز به‌مرور گسترش پیدا کردند تا به تحقق انقلاب مشروطه، به‌عنوان شرایط بدیل توسعه‌نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی، یاری رسانند.

پس از وقوع انقلاب مشروطه، «مجلس شورای ملی» و «احزاب» موجود در آن نیز مهم‌ترین سازمان‌های سیاسی مشارکتی‌ای بودند که تشکیل شدند و خود به رشد نهادهای سیاسی مشارکتی، همچون شیوه‌های نهادمند بیان اعتراض و شکایت؛ تکوین رویه‌ها و قواعد عادلانه قضایی؛ دفاع از نهادهای انتخابی، مسئولیت‌پذیری و پاسخ‌خواهی؛ آزادی بیان با رشد

و گسترش روزنامه‌ها و مطبوعات؛ مقابله با کودتا و جنگ داخلی علیه مشروطه و مواردی از این دست کمک کردند (کسروی، ۱۳۸۸ الف؛ ۲۳۰-۲۳۴؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۱۰-۱۱۲؛ بهار، ۱۳۹۲ الف: ۱۰-۱۲).

مطابق با فرضیه سوم، «فرهنگ سیاسی» نیز عاملی تعیین‌کننده در تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی است، یعنی، فرهنگ سیاسی مدنی شرایط مناسبی را برای تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی فراهم می‌آورد. «بزنگاه تاریخی» واقعه تحریم تنباکو از این جهت یک مرحله مهم در ارتقاء فرهنگ سیاسی ایرانیان نسبت به سال‌های پیشین است (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۴۹؛ آدمیت، ۱۳۸۷: ۵۱-۵۲؛ مراغه‌ای، ۱۳۹۳: ۸-۹). با رشد مدرسه و آموزش، و تلاش‌های بازاریان، روشنفکران و روحانیون مشروطه‌خواه در آگاهی‌بخشی عمومی و مبارزه با خودکامگی فرهنگ سیاسی مردم و نخبگان به‌مرور دچار تغییرات اساسی شد (کسروی، ۱۳۸۸ الف: ۵۴ و ۶۲؛ آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۳ و ۲۴۹؛ طباطبایی، ۱۳۸۶ ج: ۴۸۲-۴۸۴).

به‌طور کلی در مورد فرهنگ ایرانیان گفته می‌شود که ایرانیان دارای روحیه تعارف، غرور، تقیه و عدم اعتدال و میانه‌روی و فرهنگ سازش، و دارای خصیصه‌های احساساتی‌گری هستند که همین‌ها در فرهنگ سیاسی ایشان، ذیل «شخص‌گرایی» نیز رخنه کرده است؛ جالب اینجاست که این شخص‌گرایی را حتی در روحیه فرد روشنفکری همچون ملکم‌خان که خود یکی از منتقدین اصلی مسائلی مانند غارتگری، فساد، رشوه، اوهام‌پرستی، تملق‌گویی و چاپلوسی، فروش مناصب و غیره در فرهنگ سیاسی نخبگان و مردم بود، در «قضیه لاتری» و فروش غیرقانونی آن توسط وی نیز می‌توان مشاهده کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۲ ب: ۲۰-۲۳؛ آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۰۷-۱۰۸). با اینهمه، به‌دلایل بسیاری که پیش از این اشاره شد، در ۱۵ سال آخر پادشاهی ناصرالدین‌شاه، مخصوصاً در واقعه رژی، جو عمومی بر علیه دولت خودکامه شکل گرفت و مردم و نخبگان معترض، از این روحیه شخص‌گرایی فاصله گرفتند (آجودانی، ۱۳۸۷: ۲۴۹). نقطه اوج این دوران، کشتن ناصرالدین‌شاه توسط میرزا رضای کرمانی بود، که این با رویداد برگی تازه در تاریخ «جنبش» و خواست «مشارکت سیاسی» عمومی در ایران ورق خورد (طباطبایی، ۱۳۸۶ ج: ۱۳۰-۱۳۱). به عبارت دیگر، با تغییرات صورت‌گرفته در فرهنگ سیاسی، خشونت سیاسی افزایش می‌یابد، منتهی، از آنجایی که پیکره‌ای از موانع داخلی و خارجی، باعث

عدم تکوین و رشد نهادهای سیاسی مشارکتی شده بودند، همین‌ها در یک «بزنگاه تاریخی» دیگر، یعنی انقلاب مشروطه، به تحقق آن و تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی کمک کردند.

پس از قتل ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه که متفاوت از پدرش بود، به روی کار آمد. در دوران وی، «جنبش» مشروطه رشد پیدا کرده، و شرایط عملی برای تکوین نهادهای سیاسی دموکراتیک و مشارکتی، در قالب انقلاب مشروطه، با کمک طبقات مختلف (روشنفکران، روحانیون و بازاریان) فراهم آمد (آدمیت، ۱۳۸۸: ۳). این گروه‌ها در اعتراض به دولت و اقدامات غیرمردمی آن بست نشستند و درخواست عدالتخانه — و دیگر نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک مرتبط — را مطرح می‌کنند، و شاه را مجبور می‌کنند که خواسته‌هایشان را بپذیرد (کسروی، ۱۳۸۸؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۹۶-۱۰۱ و ۱۱۰-۱۱۲؛ آدمیت، ۱۳۸۸: ۵).

با اینکه تحولات یاد شده رخ داد و طبقات مهمی در انقلاب مشروطه متحد شدند و آن‌را با رشد سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی ضدخودکامگی به سرانجام رسانده و گسترش دادند، ولی، باز مطابق با اصل «وابستگی به مسیر طی شده» و مطابق با آنچه میرزا عبدالرحیم طالبوف تبریزی نیز گفته بود، که ساختار سیاسی و اجتماعی ایران را همچون «گاو هزارشاخه رجاله» قلمداد می‌کرد (کسروی، ۱۳۸۸: ۲۴۴؛ طباطبایی، ۱۳۸۶ ج: ۳۸۷-۳۸۸)، در کنار نقش منفی «نظام-جهان» (در ابتدا نقش منفی روسیه واضح است و پس از آن انگلیس نیز به‌ضرر مشروطه وارد عمل می‌شود) (آدمیت، ۱۳۸۷: ۱۸۹-۱۹۰؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۳۷؛ بهار، ۱۳۹۲ الف: ۱۶-۲۴)، در نهایت، با وقوع بحران‌های مختلف، شرایط لازم برای شکل‌گیری یک پارلمان و دولت قدرتمند و پایدار، که بتواند از نهادهای سیاسی مشارکتی تازه تأسیس شده حمایت کند، فراهم نیامد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۱۷-۱۱۸؛ آدمیت، ۱۳۸۸: ۱۹۳-۱۹۴؛ بهار، ۱۳۹۲ الف: ۲۸). به این ترتیب، با برآمدن دوباره همان ساختارهای پیشین، به‌مرور، بستر لازم برای کودتای رضاخان و احیاء «خودکامگی»، ممکن شد. رضاخان در سال ۱۲۹۹، و در شب سوم اسفند به تهران رسید، و با هماهنگی با شاه ایران بر علیه دولت و نهادهای سیاسی نارس و جدید دست به کودتا زد (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۷-۱۴۸). از این جهت، کودتای رضاشاه خود نشانی از نقش سلبی نظام-جهان، فرهنگ سیاسی، سازمان‌های سیاسی و توانایی دولتی در کنترل نیروهای نظامی، نهادمندی سیاسی، افزایش دموکراتیزاسیون و جلوگیری از وقوع کودتا است. در چهار سال بعدی، موقعیت نظامی-سیاسی رضاخان مستحکم‌تر شد، و در نهایت، همانند قهرمان مورد

علاقه‌اش ناپلئون، به‌عنوان شاهنشاه ایران تاجگذاری کرد و خودکامگی را به ایران برگرداند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۴۹-۱۵۰؛ آجودانی، ۱۳۸۷: ۴۴۱؛ بهار، ۱۳۹۲ ب ۱۶-۱۷).

در انتها، مشاهده می‌شود که مجموعه پیکربندی شده ثابتی از عوامل مانع فرایند دموکراتیزاسیون در ایران در دوره مشروطه شدند و با روی کردن آمدن رضاشاه عملاً تمامی دستاوردهای پیشین از میان رفت. اگرچه، رضاشاه در سال‌های آتی، ذیل پروژه «نوسازی» و نه «مدرنیته»، اقداماتی را برای افزایش «توانایی دولتی» انجام داد (از قبیل تشکیل قشون ملی، حذف عشایر به دلیل اعمال قدرت خلاف منافع ملی، مقابله با گروه‌های مخالف، اصلاحات مالی و اداری (استخدام متخصصان آمریکایی به ریاست میلیسپو) و غیره) (لمتون، ۱۳۳۹: ۳۳۶-۳۳۷)، اما، باز به دلیل «دموکراسی‌زدایی»، و وجود آنچه در ادبیات نهادگرایی، «ساختار متکی به شخص»، و «نظم دسترسی محدود» نامیده می‌شود، امکان تغییرات اساسی در ترتیبات نهادی پیشین فراهم نیامد، و ازاین‌رو، تحقق همزمان دو فرایند «دولت‌سازی» و «دموکراتیزاسیون» که می‌توانستند، با وقوع مشروطه، هم‌افزا باشد، ممکن نشد، و با ورود نظامیان به دولت، و مداخله خارجی، و عدم کنترل این موارد توسط مجلس، شرایط مجدد برای «دموکراسی‌زدایی» و احیاء «خودکامگی» مهیا شد. رضاشاه، علاوه بر کنترل کامل مجلس‌های ششم تا سیزدهم، روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد و حتی احزاب سیاسی را از میان برداشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۱۷۱-۱۷۲؛ کاتوزیان، ۱۳۹۰: ۱۷۹). نتیجه این شرایط باز توسعه‌نیافتگی نهاد‌های سیاسی مشارکتی و سقوط دولت به اصطلاح «شبه‌مدرن» و ظاهراً «توانمند» رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ شمسی بود. با توجه به تحلیل مزبور، گفتنی است که وضعیت تمامی متغیرهای موجود در مدل نظری این مقاله در طی این «بزنگاه تاریخی» را می‌توان در نهایت منفی و سلبی ارزیابی کرد. در جدول ذیل این نتیجه‌گیری نشان داده شده است:

جدول ۱- وضعیت نهادهای سیاسی مشارکتی و موانع توسعه آن‌ها در دوره مشروطه

نظام-جهان	فرهنگ سیاسی	سازمان‌های سیاسی	توانایی دولتی	نهادهای سیاسی مشارکتی					
				خشونت سیاسی	آزادی بیان، مطبوعات و رسانه	نهادهای انتخابی	نهادهای مدنی	نهادهای پاسخگو به شکواییه‌ها	
-	-	-	-	-	-	-	-	-	دوره مشروطه
؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	؟	دوره ملی‌گرایی

دوره موسوم به ملی‌گرایی

ساختار اجتماعی و سیاسی مروج «خودکامگی»، در یک «بزنگاه تاریخی» دیگر، یعنی پس از ورود متفقین به ایران و اشغال تهران در شهریور ۱۳۲۰، پشت دولت رضاشاه را خالی کرد، و این دولت به آسانی سقوط کرد. در این بزنگاه جدید، دوباره می‌توان متغیرها و فرضیه‌های این مقاله را مورد بررسی قرار داد. در این زمان، «نظام-جهان»، به‌مرور، با افزایش مداخلات در ایران، مخصوصاً در قضیه نفت و تلاش برای جلوگیری از «انقلاب اجتماعی»، بر «توانایی دولتی» ایران اثر گذاشت و با تضعیف آن تلاش کرد که منافع خود را تضمین کند (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۶-۲۲۲؛ ۲۵۸ و ۲۷۵-۲۷۶). خلع و به زیر کشیده شدن آسان رضاشاه نشان ناتوانی مفرط دولت وی بود، زیرا دولت وی، صرفاً کنترل قوای نظامی را برعهده داشت، و در دیگر حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی ناتوان بود، امری که در سال‌های ابتدایی پادشاهی محمدرضاشاه نیز تداوم یافت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۷-۲۱۸). سیاست شاه در این بازه زمانی همان سیاست «تفرقه‌افکنی» شاهان قاجار بود (عظیمی، ۱۳۹۱: ۴۴-۴۷). بنا به گفته میگردال این سیاست خود نشانه ضعف در توانایی دولتی است (میگردال، ۱۳۹۵: ۶۲-۶۳). حال، با روی کار آمدن محمدرضاشاه، یعنی در سیزده سال بعد، قدرت بین دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم در گردش بود؛ همین پراکندگی، نقش مهمی در عدم تمرکز قدرت و افزایش ناتوانی دولتی داشت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۰۸).

باری، اگرچه برخی از این دوران تحت عنوان «دموکراسی خواهی» یا «جمهوری خواهی» یاد می‌کنند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵؛ آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۱۴۶)، اما، در واقعیت به دلایل ساختاری یادشده و

ضعف در توانایی دولتی، در نهایت همان ترتیبات نهادی ضد مشارکتی پیشین تداوم پیدا کردند. با اینکه، در این سال‌ها بستر لازم برای توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی فراهم آمده بود، اما، همانند دوران مشروطه که از آن به‌مثابه «گاو هزار شاخه رجاله» یاد کردیم، این دوران نیز دستاورد «پایداری» در تکوین نهاد‌های سیاسی مشارکتی به‌همراه نداشت، که از مناسبات سیاسی در آن به‌مثابه «هزار فامیل» یاد می‌کنند. زمانی تقی‌زاده در مورد دولت‌های دوره قاجار و مشروطه می‌گفت که «هیچ عامل دیگری برای نشان دادن وضع نابسامان کشور نمایان‌تر از این واقعیت نیست که طی ده سال فاصله زمانی بین استقرار نظام پارلمانی و دوره حاضر (۱۲۹۶)، تعداد ۳۸ کابینه در ایران روی کار آمده است»، و همین مسئله به مجلس اجازه نداده است که یک «حکومت کارساز» را تشکیل دهد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۱۸-۱۹). در این زمان نیز وضعیت مشابه‌ای بر فضای سیاسی کشور حاکم بود، به‌طوری که در طی این ۱۲ سال، «دوزاده نخست‌وزیر هفده کابینه تشکیل دادند که بیست و سه باز ترمیم شدند. میانگین عمر هر کابینه، بدون در نظر گرفتن ترمیم‌ها هشت ماه و با در نظر گرفتن ترمیم‌ها فقط سه ماه و نیم بود» (عظیمی، ۱۳۹۱: ۶۴۰).

در این شرایط، به دلیل افزایش فساد سیاسی و اقتصادی، رفاه عمومی تضعیف گشت (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۳). نهاد‌های انتخابی نیز به ساختار فاسد مزبور آلوده شدند و در نتیجه نمی‌توانست به‌طور فراگیر و برابر به دادخواست‌ها و تقاضاهای مردمی پاسخ دهند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۴). از انتخابات مجلس ۱۴ به‌عنوان مهم‌ترین انتخابات آن دوران یاد می‌شود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۲۸)، اما همواره هم آن مجلس و هم دیگر مجالس پس از آن، فاقد کیفیت لازم برای تقویت نهاد‌های انتخابی بودند: «بسیاری از نمایندگان مردانی سست‌عنصر، مطیع و بی‌بهره از قاطعیت بودند که توان مقاومت در برابر بسیاری از وسوسه‌ها را نداشتند و به آسانی آماج دست‌آموزی واقع می‌شدند. گذشته از این آنان فرصت‌طلبانی اصلاح‌ناپذیر، و در مجموع فاقد درک کافی از مسئولیت‌های سیاسی و مدنی خود و معنا و مفهوم نظام پارلمانی بودند»؛ بعلاوه، بی‌سوادی، عدم درک از مصالح ملی، درک از حقوق و وظایف خود، و عدم درک کافی از پیچیدگی‌های مسائل اجتماعی - سیاسی نیز شاخصه آن‌ها بود (عظیمی، ۱۳۹۱: ۲۵-۲۶).

افزون بر این، «باندبازی و دسته‌بندی در اشکال گوناگون خود، واحدهای اصلی فعالیت سیاسی در ایران محسوب می‌شد و سیاست کشور بر محور منافع شخصی یا گروهی و رابط خصوصی یا غیررسمی می‌چرخید... سرشت ساختاری فراکسیون‌گرایی و سیاست طایفه‌ای در ایران مانع

پیدایش و نضج یک نظام پارلمانی استوار گردید» (عظیمی، ۱۳۹۱: ۵۴). این سیاست «باندبازی و دسته‌بندی» نه تنها در مجلس و دولت، بلکه در دیگر سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی موجود نیز وجود داشت.

در مورد این دو متغیر، آبراهامیان نیز توضیح می‌دهد که «پیدایش احزاب گوناگون، گروه‌های پارلمانی و اجتماعات حرفه‌ای، در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، بیشتر ناظران و دست‌اندرکاران ایرانی و غیرایرانی را متقاعد کرد که «خصلت ملی» ایرانی عبارت است از احساس نامنی، بی‌اعتمادی، حسادت، سوءظن شدید، تمرّد هرج و مرج طلبانه، بدبینی مفرط، فردگرایی آشکار و گروه‌گرایی اجباری» (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۱۰). در نتیجه، اگرچه در این دوران نیز شرایط مناسبی برای تکوین و توسعه نهاد‌های سیاسی مشارکتی فراهم شده بود، اما به دلایل ساختاری و وجود تضادهای اجتماعی و طبقاتی جامعه ایران، دولت قوی، سازمان‌های سیاسی مشارکتی و فرهنگ سیاسی مدنی‌ای شکل نگرفت که شرایط کافی برای تکوین این نهادها را فراهم آورد (آبراهامیان، ۱۳۹۳: ۲۵۱-۲۵۴؛ کاتوزیان، ۱۳۹۲ الف: ۶۰-۶۱).

بعلاوه، در این دوره، از دید برخی رانت نفت نیز عامل تعیین‌کننده در وضعیت توسعه‌نیافتگی ایران بود (رجب‌زاده، ۱۳۷۸: ۲۵۲-۲۵۳؛ رضاقلی، ۱۳۸۳: ۲۲۱-۲۲۴). مسئله نفت، و نقش مراکز «نظام-جهان» (آمریکا، انگلیس و روسیه) در بهره‌برداری از این منبع طبیعی، در دوره میان برافتادن رضاشاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، به‌طور مشخص از زمان کابینه ساعد به بعد، با درخواست شوروی برای امتیاز نفت شمال، هویدا شد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۱۹۳-۱۹۵). مسئله «رانت نفت» همواره پاشنه آشیل دولت بود، یعنی، یکی از بهانه‌های اصلی «نظام-جهان» برای مداخله در ایران، و تضعیف دولت بود (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۲۷۵-۲۷۹)، تا اینکه کابینه‌های اول و دوم محمد مصدق روی کار آمدند. در این میان، دولت مصدق موفق شد با افزایش موقت «توانایی دولتی»، سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی جامعه را با خواسته‌های دولت همراه کند، و شرایط مناسبی را برای مشارکت دادن بیشتر مردم در قدرت و تکوین نهاد‌های سیاسی مشارکتی، یعنی استقلال قوه قضاییه و رویه‌های قانونی بررسی دادخواست‌ها، برگزاری انتخابات سالم، آزادی مطبوعات و جلوگیری از دخالت نهاد‌های نظامی و خارجی در مناسبات سیاسی و داخلی فراهم کند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۴۷۹-۵۴۰؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۰). در نتیجه، اهداف و انگیزش‌های مشابه‌ای حول مبارزه مشترک علیه ائتلاف دربار و ارتش؛ مبارزه با شرکت انگلیسی

نفت؛ و عقاید سیاسی و شخصیت فره‌مند شخص مصدق شکل گرفت (آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۲۰)، که این فضا، خود بار دیگر بستر لازم را برای توسعه آن نهادهای سیاسی مشارکتی فراهم آورد، اما، دقیقاً ضربه اساسی به دولت، از همین فضا و فرصت ایجادشده، به دلایل ساختاری، وارد آمد (عظیمی، ۱۳۹۱: ۲۳۹-۲۴۱؛ کاتوزیان، ۱۳۹۲ الف: ۶۰-۶۱).

به عبارت دیگر، در مقایسه با دوران مشروطه، همانگونه که شرایط توسعه نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی به انقلاب مشروطه، تدوین قانون اساسی و شکل‌گیری مجلس شورای ملی منتهی شد، در این دوران نیز، توسعه نیافتگی نهادهای یادشده، به روی کار آمدن دولت ملی انجامید. با اینهمه، در اینجا نیز فرجام کار، مشابه آن دوره، یعنی وقوع کودتا و برانداختن دولت بود. به عبارت دیگر، در اینجا نیز همچون «فرصت‌های تاریخی» گذشته، به علت دست‌اندازی نظام-جهان، ناتوانی دولتی، مشکلات ساختاری سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی موجود، نهادهای سیاسی مشارکتی و دموکراتیک تکوین و توسعه پیدا نکردند (کاتوزیان، ۱۳۹۲ الف: ۱۰۲-۱۱۲؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۷-۳۳۸)، و در نتیجه این امر، علیه دولت مردمی مصدق کودتا شد. یعنی، با ابتکار عمل آمریکا، شاه و برخی از عوامل داخلی (برخی از نظامیان، بازاریان و لومپن‌ها یا کلاه‌مخملی‌ها) دولت مصدق سقوط کرد، و مشابه دوره پیشین، «خودکامگی» احیاء گشت (عظیمی، ۱۳۹۱: ۴۷۹-۴۸۸؛ کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۰۲؛ آبراهامیان، ۱۳۸۹: ۳۳۸). در اینجا گفتنی است که ضعف‌های ساختاری در بسط احزاب سیاسی مشارکتی و فرهنگ سیاسی مدنی نیز مزید بر علت بود (عظیمی، ۱۳۹۱: ۶۳۴). به عبارت دیگر، ضعف‌های بنیانی در رابطه دیالکتیکی میان دولت، سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی، عامل اصلی موفقیت «نظام-جهان» در تضعیف مضاعف دولت ملی، و توسعه نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی، و در نهایت وقوع کودتا بود. همانگونه که مشاهده می‌شود این روایت‌ها از توسعه نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی و وقوع کودتا، با فرضیات و مدل نظری این مقاله هم‌خوانی دارند.

جدول ۲- وضعیت نهادهای سیاسی مشارکتی و موانع مؤثر بر توسعه آن‌ها در دوره ملی‌گرایی

نظام-جهان	فرهنگ سیاسی	سازمان‌های سیاسی	توانایی دولتی	نهادهای سیاسی مشارکتی					نهادهای پاسخ‌گو به شکواییه‌ها	
				خشونت سیاسی	آزادی بیان، مطبوعات و رسانه	نهادهای انتخابی	نهادهای مدنی			
-	-	-	-	-	-	-	-	-	دوره مشروطه	
-	-	-	-	-	-	-	-	-	دوره ملی‌گرایی	

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در روایت‌های پیشین از دوران مشروطه و ملی‌گرایی مدل نظری به‌دست آمده در زمینه تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی و فرایند «دموکراتیزاسیون» بررسی و فرضیه‌ها و سؤال‌های این مقاله پاسخ داده شد. در جدول پیشین نشان داده شد که چگونه تک‌تک عوامل مؤثر بر روند دموکراتیزاسیون، یعنی «نظام-جهان»، «فرهنگ سیاسی»، «سازمان‌های سیاسی» و «توانایی دولتی» مانع تحقق روند مزبور شدند و در هر دو با وقوع کودتا اندک دستاوردهای به‌دست آمده در زمینه تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی از بین رفتند و همان نهادهای استبدادی و اقتدارگرا سابق بازتولید شدند. افزون بر این، باور داریم که مطابق با مباحث موجود در جامعه‌شناسی تاریخی تحلیلی، نهادهای کنونی ریشه در تاریخ‌های «بلندمدت» دارند. از این جهت و از منظر مدل نظری این رساله، به نظر می‌رسد که تداوم برخی از نهادهای استبداد و اقتدارگرا از قدیم، در دوران جدید ایران، جای توجه دارد.

فرهنگ ایلیاتی و قبیله‌ای، ساختار اجتماعی و طبقاتی پراکنده و منفک از یکدیگر، دولت‌های ضعیف و استبدادی و عوامل خارجی مهاجم مجموعه عواملی بودند که همواره در تاریخ ایران به‌عنوان موانع اصلی رشد و بالندگی این کشور عمل کرده‌اند. افزون بر این، در طول تاریخ ایران پیشامدرن، در اکثر مواقع شاهد وجود عدم امنیت در بخش‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده‌ایم، و در نتیجه، شبکه‌های اعتماد قدرتمندی میان شهروندان شکل نمی‌گرفت تا از این طریق بتوانند در برابر هجوم، تاراج و غارت نهادهای استبدادی و اقتدارگرا

بیاستند. از این جهت، گفتنی است که در ایران، برعکس بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، امکان شکل‌گیری یک طبقه قدرتمند که توانایی ایستادگی در برابر استبداد را داشته باشد، همواره سلب شده بود، و این خود در کنار نقش منفی «نظام-جهان»، یعنی استعمار بین‌المللی، عامل مهمی در تداوم استبداد داخلی بوده است.

با توجه به نتایج این مقاله، به نظر می‌رسد که برخی از این موانع، یعنی فرهنگ سیاسی ایلیاتی و قبیله‌ای، ساختار طبقاتی پراکنده و منفک از یکدیگر، کشورهای مهاجم و دولت‌های استبدادی که توانایی برقراری امنیت و رفاه عمومی را نداشته‌اند، نه تنها مشکل دوران پیشامدرن ایران در امر توسعه، بلکه مجموعه‌ای از مسائل اساسی دوران مدرن ایران نیز بوده‌اند. پس از بررسی و تحلیل تطبیقی-تاریخی دو دوره مشروطه و ملی‌گرایی مشخص گردید که مجموعه‌ای از متغیرهای مدل نظری این مقاله، در این «بزنگاه‌های تاریخی»، به‌عنوان مانع دموکراسی و توسعه عمل کرده‌اند. در مقایسه این دو دوره می‌توان جدول زیر را بازنویسی کرد و نشان داد تا چه اندازه عوامل مشابه مانع تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی شدند:

جدول ۳- مقایسه دوران مشروطه و ملی‌گرایی با توجه به موانع تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی

نظام-جهان	فرهنگ سیاسی	سازمان‌های سیاسی	توانایی دولتی	نهادهای سیاسی مشارکتی					
				خشونت سیاسی	آزادی بیان، مطبوعات و رسانه	نهادهای انتخابی	نهادهای مدنی	نهادهای پاسخ‌گو به شکواییه‌های سیاسی	
استعماری	غیر مدنی	غیر مشارکتی	ضعیف	وجود داشت	توسعه نیافته	توسعه نیافته	توسعه نیافته	توسعه نیافته	دوره مشروطه
استعماری	غیرمدنی	غیرمشارکتی	ضعیف	وجود داشت	توسعه نیافته	توسعه نیافته	توسعه نیافته	توسعه نیافته	دوره ملی‌گرایی

باری، در بررسی تطبیقی-تاریخی موانع تکوین نهادهای سیاسی مشارکتی، با تلفیق روش‌های روایتی و میلی، در دو دوره یاد شده، فرضیات این مقاله تایید شدند. مشکل اساسی ایران در طی سال‌های مورد بررسی این بوده است که هیچ زمان موفق نشده است، همزمان یک دولت قوی را در کنار شرایط مناسب از نظر سازمان‌های سیاسی و فرهنگ سیاسی و شرایط مناسب در نظام-جهان، برای تکوین و توسعه نهادهای سیاسی مشارکتی تجربه کند.

نتایج این مقاله نشان می‌دهند که همانگونه که چارلز تیلی بیان می‌کند، میان «توانایی دولتی» و «دموکراسی» همبستگی وجود دارد. در هر دو دوره مورد بررسی، توسعه‌نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی، با ضعف دولتی همراه بوده است. نتایج ما، بر نظریات ساموئل هانتینگتون و جوئل میگدال نیز صحنه می‌گذارد که دولت، سازمان‌ها و فرهنگ سیاسی نهادمند، می‌توانند شرایط مساعدی را برای نهادمندی سیاسی و دموکراتیزاسیون فراهم آورد که در دو دوره یادشده چنین نشد. بعلاوه، نتایج این مقاله، مؤید دیدگاه‌های مکتب وابستگی، بالاخص والراشتاین در مورد نقش منفی «نظام-جهان» در فرایند توسعه در کشورهای همچون ایران است.

نکته مهم دیگر در مورد روند توسعه «نهادهای سیاسی مشارکتی» در ایران این است که دولت ایران به دلیل رانتیر بودنش، به طبقات و اقشار مردم وابسته نیست، در نتیجه، توسعه اقتصادی کشور حاصل فروش نفت است که افزایش درآمدهای حاصل از آن می‌تواند اثری بر توسعه اقتصادی و در نتیجه بهبود وضعیت رفاهی مردم نداشته باشد. در این رابطه، هانتینگتون می‌گوید که رشد اقتصادی بالا، در شرایطی که سطح رفاه بالا نباشد منجر به تشدید نابرابری می‌شود، اما در این شرایط سیمای کشور ممکن است به دلیل آن رشد اقتصادی بالا به کشوری پیشرفته شبیه باشد، ولی لزوماً واقعیت‌های اقتصادی اینگونه نیستند (هانتینگتون، ۱۳۹۲ الف: ۸۲). یک جامعه فاقد «نهادمندی سیاسی» نمی‌تواند به افزایش همزمان رفاه و مشارکت سیاسی منتهی شود. هانتینگتون این جوامع را جوامع «پراتوری» می‌نامد. از دید وی، یک جامعه «پراتوری» که فاقد «نهادمندی سیاسی» است و «نهادهای سیاسی دموکراتیک» توسعه‌یافته‌ای ندارد، با افزایش «مشارکت سیاسی»، با نابسامانی سیاسی روبرو می‌شود و در این شرایط احتمال بروز آشوب، کودتا، انقلاب و غیره فراهم می‌آید (هانتینگتون، ۱۳۹۲ ب).

توسعه و نهادمندی نهادهای سیاسی مشارکتی (دموکراتیک) که عامل اصلی توسعه سیاسی یک کشور می‌باشد، امری است تاریخی، به این معنا که ریشه در تحولات گسترده تاریخی و تصمیم‌هایی دارد که در «بزنگاه‌های تاریخی» گوناگون، مسیر رخدادهای آتی آن کشور را در جهت دموکراسی یا خلاف آن تعیین کرده‌اند. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته، به نظر می‌رسد که در تاریخ ایران، در کمتر دوره‌ای امکان تحقق اهداف مزبور فراهم آمده است، و اگر هم در برخی «بزنگاه‌های تاریخی»، «فرصت‌های تاریخی» ایی برای شکستن دوره‌های باطل «توسعه‌نیافتگی» و «توسعه‌نیافتگی نهادهای سیاسی مشارکتی» فراهم آمد، به دلیل وجود مجموعه

پیکربندی شده از موانع مزبور، آن فرصت‌ها تماماً دود شدند و به هوا رفتند و آنچه باقی مانده است، جامعه‌ای «پراتوری»، در شرایط «توسعه‌نیافتگی سیاسی» و تشدید «شکاف دولت و ملت» بوده است.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، چاپ شانزدهم، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه ابراهیم فتاحی، چاپ هشتم، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۲). *کودتا*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳). *مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران*، ترجمه سهیلا ترابی فارسانی، چاپ سوم، تهران: پردیس دانش.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۷). *مشروطه ایرانی*، چاپ نهم، تهران: اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰). *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: سخن.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۷). *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: گستره.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۸). *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، تهران: گستره.
- آدمیت، فریدون (۱۳۸۹). *امیرکبیر و ایران*، چاپ دهم، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۲). *اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار*، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۸). *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- اسکاچپول، تدا (۱۳۸۹). *دولتها و انقلابهای اجتماعی*، ترجمه مجید روئین‌تن، چاپ دوم، تهران: سروش.
- اشنپون، ویلفرد (۱۳۹۴). «جامعه‌شناسی تاریخی نوین: چارلز تیلی، تدا اسکاچپول، مایکل مان»، در کتاب *نظریه‌های روز جامعه‌شناسی*، دیرک کسلر (ویراستار)، ترجمه کرامت‌الله راسخ، چاپ دوم، تهران: آگه.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران: دوره قاجاریه*، تهران: انتشارات زمینه.
- بدیع، برتران (۱۳۸۹). *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، چاپ ششم، تهران: قومس.

- برمن، مارشال (۱۳۸۳). *تجربه مدرنیته، ترجمه مراد فرهادپور، تهران: طرح نو.*
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷ الف). *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی، چاپ پنجم، تهران: نگاه معاصر.*
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷ ب). *گذار به دموکراسی، چاپ سوم، تهران: نگاه معاصر.*
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹). *موانع توسعه سیاسی در ایران، چاپ هشتم، تهران: گام نو.*
- بشیریه، حسین (۱۳۹۶). *احیای علوم سیاسی: گفتاری در پیشه سیاستگری، چاپ دوم، تهران: نی.*
- بوریس، دیتر (۱۳۹۴). «ایمانوئل والراشتاین»، در کتاب *نظریه‌های روز جامعه‌شناسی، دیرک کسلر (ویراستار)، ترجمه کرامت‌الله راسخ، چاپ دوم، تهران: آگه.*
- بهار، محمدتقی (۱۳۹۲ الف). *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (جلد اول)، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.*
- بهار، محمدتقی (۱۳۹۲ ب). *تاریخ احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه (جلد دوم)، چاپ هفتم، تهران: امیرکبیر.*
- پناهی، محمدحسین و شجاعی باغینی، نیما (۱۳۹۵). «مطالعه تطبیقی عوامل وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و شکست انقلاب مصر»، *مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره ۱۰، شماره ۱، صص. ۸۶-۱۱۴.*
- توکویل، آلکسی (۱۳۸۳). *تحلیل دموکراسی در آمریکا، ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.*
- تیلی، چالرز (۱۳۹۲). *دموکراسی: جامعه‌شناسی تاریخی تحولات دموکراتیک، ترجمه یعقوب احمدی، تهران: جامعه‌شناسان.*
- دوستدار، آرامش (۱۳۷۰). *امتناع تفکر در فرهنگ دینی، پاریس: خاوران.*
- راجین، چارلز و شیرو، دانیل (۱۳۸۸). «نظام جهانی ایمان‌تل والراشتاین: جامعه‌شناسی و سیاست به عنوان تاریخ»، در کتاب *بیش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی، نوشته و ویراستاری تدا اسکاچپول، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.*
- رجب‌زاده، احمد (۱۳۷۸). *جامعه‌شناسی توسعه: بررسی تطبیقی تاریخی ایران و ژاپن، تهران: سلمان.*
- رضاقلی، علی (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی نخبه‌کشی؛ قائم‌مقام، امیرکبیر، مصدق: تحلیل جامعه‌شناختی برخی از ریشه‌های تاریخی استبداد و عقب‌ماندگی در ایران، چاپ بیست‌وسوم، تهران: نی.*
- ریتزر، جورج (۱۳۹۲). *مبانی نظریه جامعه‌شناسی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، چاپ دوم، تهران: ثالث.*

- ریگین، چارلز، (۱۳۸۸). روش تطبیقی: فراسوی راهبردهای کمی و کیفی، ترجمه محمد فاضلی، تهران: آگه.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶). کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- شجیعی، زهرا (۱۳۸۳). نخیکنان سیاسی ایران (جلد چهارم)، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- طباطبایی، جواد (۱۳۸۶ الف). تأملی درباره ایران: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران (جلد اول)، چاپ هفتم، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۷۹). ابن خلدون و علوم اجتماعی: وضعیت علوم اجتماعی در تمدن اسلامی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶ الف). تأملی درباره ایران: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران (جلد اول)، چاپ هفتم، تهران: نگاه معاصر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶ ب). تأملی درباره ایران: مکتب تبریز و مبانی تجددخواهی (جلد دوم)، چاپ دوم، تبریز: انتشارات ستوده.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶ ج). تأملی درباره ایران: نظریه حکومت قانون در ایران (جلد دوم). بخش دوم، تبریز: انتشارات ستوده.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۶ د). زوال اندیشه سیاسی در ایران، چاپ هفتم، تهران: کویر.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۸۷). درآمدی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران، چاپ نهم، تهران: کویر.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱). بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، چاپ چهارم، تهران: آسیم.
- فوران، جان (۱۳۹۱). مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از سال ۱۵۰۰ میلادی مطابق با ۱۷۹ شمسی تا انقلاب، ترجمه احمد تدین، چاپ دوازدهم، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۷). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، چاپ پنجم، تهران: نی.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹). دولت و جامعه در ایران: انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۰). اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ هفدهم، تهران: مرکز.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۲ الف). استبداد، دموکراسی و نهضت ملی، چاپ ششم، تهران: مرکز.

- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۹۲ ب). *ایرانیان: دوره باستان تا دوره معاصر*، ترجمه حسین شهیدی، چاپ چهارم، تهران: مرکز.
- کرایب، یان (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی پرست، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- کسروی، احمد (۱۳۸۸). *تاریخ مشروطه ایرانی*، تهران: هرمس.
- کسلر، دیرک (۱۳۹۴). *نظریه‌های روز جامعه‌شناسی: از ایزنشتات تا پسامدرن‌ها*، ترجمه کرامت‌الله راسخ، چاپ دوم، تهران: آگه.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۲). *گزیده جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن چاوشیان، چاپ پنجم، تهران: نی.
- لمتون، ا. ک. س. (۱۳۳۹). *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لیلاز، سعید (۱۳۹۲). *موج دوم، تجدد آمرانه در ایران: تاریخ برنامه‌های عمرانی سوم تا پنجم*، تهران: نیلوفر.
- مارکس، کارل (۱۳۸۸). *سرمایه، نقدی بر اقتصاد سیاسی*، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ دوم، تهران: آگاه.
- مراغه‌ای، حاجی زین‌العابدین (۱۳۹۳). *سیاحتنامه ابراهیم‌بیگ*، به کوشش محمدعلی سپانلو، چاپ چهارم، تهران: آگه.
- مور، برینگتون (۱۳۷۵). *ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی*، ترجمه حسین بشیریه، چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- میگدال، جوئل (۱۳۹۵). *دولت در جامعه*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴). *اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری*، ترجمه عبالمعبود انصاری، چاپ دوم، تهران: سمت.
- ویتفوجل، کارل (۱۳۹۱). *استبداد شرقی*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ دوم، تهران: ثالث.
- هانت، لین (۱۳۸۸). «کنش جمعی چالرز تیلی»، در کتاب *بینش و روش در جامعه‌شناسی تاریخی*، نوشته و ویراستاری تدا اسکاچپول، ترجمه هاشم آقاجری، تهران: مرکز.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲ الف). *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، ترجمه احمد شهسا، چاپ پنجم، تهران: روزنه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲ ب). *سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی*، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ پنجم، تهران: علم.
- Atabaki, Touraj and Zurcher, Eric J. (2004). *Men of Order: Authoritarian Modernization under Ataturk and Reza Shah*, New York: I.B.Tauris.

- Azimi, Fakhreddin (2008). *The Quest for Democracy in Iran: a century of struggle against authoritarian rule*, Massachusetts: Harvard University Press.
 - Escobar, Arturo (2012). *Encountering Development: The Making and Unmaking of the Third World*, New Jersey: Princeton University Press.
 - Falletti, Tullia G. and Mahoney, James (2015). "The Comparative Sequential Method", in *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Hagopian, Frances (2000). "Political Development, Revisited", *Comparative Political Studies*, Vol. 33, No. 6/7, pp. 880-911.
 - Huntington, Samuel P. (1971). "The Change to Change: Modernization, Development, and Politics", *Comparative Politics*, Vol. 3, No. 3, pp. 283-322.
 - Inglehart, Ronald and Welzel, Christian (2005). *Modernization, Cultural Change and Democracy*, New York: Cambridge University Press.
 - Lange, Matthew (2013). *Comparative-Historical Methods*, California: Sage Publication.
 - Lipset, Seymour Martin (1959). "Some Social Requisites of Democracy: Economic Development and Political Legitimacy", *The American Political Science Review*, Vol. 53, No. 1 (Mar., 1959), pp. 69-105.
 - Mahoney, James (2000). "Path Dependence in Historical Sociology", *Theory and Society*, Vol. 29, No. 4, pp. 507-548.
 - Mahoney, James and Rueschemeyer, Dietrich (2003) *Comparative Historical Analysis in the Social Sciences*, New York: Cambridge University Press.
 - Mahoney, James and Thelen, Kathleen (ed.) (2015). *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - North, Douglass; Wallis, John; and Weingast, Barry (2009). *Violence and Social Order: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History*, Cambridge: Cambridge University Press.
 - Przeworski, Adam (2004). "Intuitions Matters?" *Government and Opposition* 39 (2), pp. 527-540.
 - Ragin, Charles and Zaret, David (1996). "Theory and Method in Comparative Research: Two Strategies", *Social Forces*, Vol. 61, No. 3, pp. 731-754.
 - Rist, Gilbert (2008). *The History of Development: From Western Origins to Gold Faith (third edition)*, London: Zed Books.
- Thelen, Kathleen and Mahoney, James (2015). "Comparative-Historical Analysis in Contemporary Social Science", in *Advances in Comparative-Historical Analysis*, Cambridge: Cambridge University Press.